

موفقیت در ازدواج

تألیف:

محمد حسن بن الشیخ عبدالرحمن



نشر احسان

فروشگاه مرکزی: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰
فروشگاه: تهران-خیابان انقلاب روبروی دانشگاه تهران مجتمع فروزنده طبقه اول
شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۹۵۴۴۰۴

نام کتاب : موفقیت در ازدواج

مؤلف : محمد حسن بن الشیخ عبدالرحمن

ناشر : نشر احسان

تیراژ : ۵۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول ۱۳۸۲

چاپ : چاپخانه مهارت

ISBN: 964-356-159-3

شابک: ۹۶۴-۳۵۶-۱۵۹-۳

قیمت ۴۵۰ تومان

فهرست مطالب

۵	مقدمه
۶	ازدواج
۸	خواستگاری
۸	زمان ازدواج
۹	آشنا شدن زن و شوهر به حقوق همدیگر
۹	اولین وظیفه زن و شوهر
۱۰	ارکان ازدواج
۱۱	زنانی که برای همیشه ازدواج با آنان حرام است
۱۸	زنانی که برای زمانی محدود حرام شده‌اند
۲۷	صیغه
۲۹	شروط صیغه
۳۰	وکالت در ازدواج و صیغه‌های آن
۳۲	ازدواج گنگ
۳۳	رکن دوم: زوجه
۳۶	رکن سوم: شوهر
۳۸	رکن چهارم: ولی

- ۴۳ رکن پنجم: دو گواه
- ۴۸ تزویج صغیر
- ۴۹ تزویج مجنون
- ۵۰ تزویج آدمی که در اغما به سر می‌برد
- ۵۰ تزویج محجور علیه به سَفَه
- ۵۲ تزویج محجور علیه به علت مفلس بودن
- صَدَاق: مهریه یا کابین و آنچه زن یا شوهر بر دیگری شرط می‌نماید
- ۵۲ می‌نماید
- ۵۴ آنچه مهر کامل را ثابت می‌گرداند
- ۵۴ در سایر مذاهب، مهر کامل به سه طریق لازم می‌شود
- ۵۶ نکاح زن بشرط اینکه بر سر او داماد نشود و زنی دیگر نگیرد
- ۵۸ قاعده در مهر المثل
- ۵۹ الكَفَاءَة یعنی هم شأنی
- ۶۲ ترتیب اولیاء در ازدواج
- ۶۳ خَطْبَة النِّكَاح
- ۷۰ ولیمه (مهمانی عروسی)
- ۷۳ شب زفاف

مقدمه

الحمد لله رب العالمين. و الصلاة و السلام على المبعوث رحمة
للعالمين سيد الأولين و الآخرين شفيح المذنبين إمام المتقين سيدنا محمد
صلوات الله و سلامه عليه و على آله و صحبه أجمعين.

باری، کتابی که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد از نظر حجم کوچک
اما از لحاظ محتوا مهم است. چون آنچه در مورد ازدواج لازم است در
آن آمده است. امید و آرزیم این است که در درگاه آفریدگار توانا
مقبول افتد. تا در روز شمار بکار آید. از خوانندگان انتظار دارم مرا به
دعای خیر یاد و شاد فرمایند.

خداوند نویسندگان فقهاء و سایر اهل علم و دانش و دینداری
را که به صورتی از آثار آنها در نوشتن این رساله استفاده شده، مشمول
رحمت و مغفرت خود قرار دهد.

محمد حسن خالدی بن سلطان العلماء

به سعی این داعی این کتاب بیچاپ رسید:

محمد علی خالدی «سلطان العلماء»

ازدواج: نکاح

در زبان عرب «نکاح» بمعنی بهم جمع شدن است:
 تناکحت الاشجار: وقتی که شاخه‌های درختان متمایل شوند و
 بهم برسند.

از نظر شرعی: نکاح یا ازدواج عبارت از عقدی است که با لفظ
 نکاح یا تزویج یا ترجمه‌ی آن به زبانها و لهجه‌های دیگر صورت گیرد.
 و دربردارنده‌ی حلال بودن زن و شوهر برای یکدیگر باشد. بدین
 صورت که بگوید: انکحتک مولیتی سکینه. به نکاح تو در آوردم موکله‌ام
 سکینه را- یا به زبان گوده‌ای. مَ زَی توددَختَر موکلم سکینه بنت صالح
 به مهر یک هزار تومان یاده مثقال طلا. شوهر می‌گوید: مَ از تو قبول
 اُمکِ زناشویی سکینه به مهر یک هزار تومان. اگر به لفظ نکاح یا به لفظ
 تزویج یا به ترجمه‌ی هر کدام به هر زبان دیگری باشد روا است.
 نکاح در عقد زناشویی بیان حقیقت آن است و نکاح به معنی
 مجازی آن نزدیکی شوهر با زوجه‌اش می‌باشد.

نکاح یا ازدواج برای کسی که نیاز دارد و دل او رغبت و اشتیاق
 به نزدیکی با زن را پیدا کند و لوازم ازدواج از قبیل مهریه‌ی زن،
 خوراک، پوشاک و مسکن را داشته باشد مستحب است. اگر توانایی
 فراهم کردن آنها را ندارد، بهتر است زن نگیرد. اگر کسی نیاز و تمایل
 به ازدواج ندارد و وسائل ازدواج از قبیل مهر و نفقه را هم ندارد،
 ازدواج کردن چنین کسی مکروه است.

اگر نیاز و تمایل به ازدواج ندارد و از نظر مالی وضعیتش خوب

است و زنی که به آن وضع راضی است، فراهم است، در این صورت ازدواج برایش مکروه نیست.

اگر مهریه و نفقه از قبیل خوراک، پوشاک و مسکن فراهم است، ولی علتی دارد که زندگی زن با او بخوشی نمی‌گذرد، مثل اینکه پیر و افتاده باشد و یا بیماری دائم داشته باشد یا بیماری عُنَّه یعنی توانائی مقاربت با زن را ندارد، در این صورت‌ها ازدواج برای او مکروه است. از این جهت که او نمی‌تواند پاکدامنی و عفاف زن خود را حفظ کند. اگر زن علاقه به ازدواج و نیاز به نفقه دارد، شوهر کردن برای او مستحب است.

دینداری، زیبایی، توانگری و پدرداری در هر کدام از زن و شوهر مطلوب است.

ازدواج با زنی که از خانواده‌ی دیندار و دارای اصل و نسب باشد، مستحب است.

اما دختری که پدرش فاسق است و یا پدرش نامعلوم است، ازدواج با او مکروه است.

ازدواج با زن کافر کتابی و پاکدامن از ازدواج با زن فاسقه‌ی مسلمان که پاکدامنی ندارد و از محرمات نمی‌پرهیزد، بهتر است.

هنگامی که کسی تصمیم ازدواج با زنی را گرفت، سنت است که استخاره کند و حداقل دستهای او را قبل از خواستگاری ببیند.

اگر خودش نتوانست این کار را بکند، توسط زنی که مورد اطمینانش است آن را انجام دهد.

چنانچه این کار به صورت پسندیده و مورد قبول طرفین انجام شد و همدیگر را پسندیدند، بجاست که مراسم خواستگاری انجام گیرد و هدیه‌ای رد و بدل شود. همانطور که در حدیث صحیح آمده: تَهَادُوا تَحَابُّوا «به همدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید.»

خواستگاری

خواستگار همراه پدر، یا یکی از خویشاوندان خود به خانه‌ی پدر دختر و یا به خانه‌ی اولیاء وی روند. بعد از اینکه وارد خانه شدند و سلام و احوالپرسی و حمد و ستایش خدای متعال و دورد و سلام به حضرت رسول و آل و اصحابش را به جا آوردند، مسئله خواستگاری را مورد بحث قرار می‌دهند. چنانچه رضایت طرفین حاصل شد، زمانی را برای عقد نکاح و مراسم آن معین می‌نمایند.

زمان ازدواج

بهتر است که عقد ازدواج در ماه شوال باشد. چنانکه در حدیث صحیح از حضرت عائشه رضی الله عنها و عن ابویها آمده است که گفت: رسول الله ﷺ در ماه شوال با من عقد نکاح بست. کدام یک از زنانش از من خوشبخت‌تر بودند؟!

رواه مسلم فی صحیحہ

علماء نظر داده‌اند که عقد ازدواج در روز جمعه و در مسجد

انجام گیرد بهتر است.

آشنا شدن زن و شوهر به حقوق همدیگر

لازم است که زن و شوهر به حقوق همدیگر آشنا شوند و بدانند که باید چه رفتار و وظایفی بر عهده همدیگر دارند تا آن‌ها را رعایت کنند و هر کدام وظایف خود را به خوبی و گشاده رویی و شاد و خندان انجام دهند.

اولین وظیفه زن و شوهر

اولین وظیفه زن و شوهر، اطاعت خدا است که از لحظه‌ی عقد ازدواج باید به آن پایبند باشند.

سر وقت نماز بخوانند؛ روزه بگیرند؛ به جای ماه غسل که فرهنگ غرب زدگان شده، به عمره بروند؛ زیرا عمره هم سیر و سیاحت است، هم سفر است، هم عبادت.

زن و شوهر چون دو شریک زندگی هستند و زندگی آنها همیشگی است، باید در راه خوشبختی و سعادت همدیگر تلاش کنند، تا زندگی‌شان سرشار از رحمت و برکت باشد و ثمره‌ی خوبی که همانا فرزند صالح و سالم است به دست آورند. کاری کنند که همیشه صفا و صمیمیت از کانون گرم خانواده شان بیرون نرود و چنانچه مشکلات و یارنجش و اشتباهی از طرفین سرزد، سعی کنند با عذر خواهی و تکرار نکردن آن، مشکل را حل کنند.

برزن و شوهر واجب است که عفاف و پاکدامنی همدیگر را حفظ و

خواستهای همدیگر را در این زمینه برآورده کنند، تا خدای نخواستہ زن به طرف مردی بیگانه و مرد به طرف زنی بیگانه نظر نکند. زن و شوهری که هدف از ازدواجشان آسایش همدیگر و زندگی با سعادت و صفا و صمیمیت و محبت باشد، برای آنها حسنه و ثواب نوشته می‌شود.

واقع بینی، تدبیر، اندیشه، حکمت، مشورت، گفتگو و توجه به خواسته‌های یکدیگر تاثیر زیادی در خوشبختی و سعادت زن و شوهر خواهد گذاشت و کانون گرم خانه و خانواده را گرم و گرمتر نگاه خواهد داشت. خانه‌ای که در آن مهر و محبت حکم فرما باشد، آن خانه بهشت دنیاست.

ارکان ازدواج

ارکان ازدواج پنج است:

(۱) ایجاب و قبول: ایجاب از طرف ولیّ زن که مثلاً به شوهر دخترش می‌گوید: دخترم حلیمه را به عقد تو در آوردم به مهر نوزده مثقال طلا. قبول نیز از طرف شوهر صورت می‌گیرد که می‌گوید دخترت حلیمه را به عقد خود قبول کردم به مهر نوزده مثقال (ایجاب و قبول را صیغه‌ی عقد ازدواج می‌دانند).

(۲) زوج یعنی شوهر.

(۳) زوجه یعنی زن.

(۴) ولیّ زن.

(۵) دو گواه عدل و معتبر.

قبل از هر چیز لازم است که بدانیم که با چه زنانی نمی‌شود ازدواج کرد. این موضوع را در صفحات بعد شرح می‌دهیم.

«قسمت اول»

زنانی که برای همیشه ازدواج با آنان حرام است

۱- محرمات نسبی (یعنی آن‌هایی که هیچ وقت ازدواج با آنها جائز نیست) عبارتند از:
 (۱) مادر. (۲) دختر. (۳) خواهر. (۴) عمه. (۵) خاله. (۶) دختر برادر. (۷) دختر خواهر.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ﴾ (آیه ۲۳، سوره النساء)

۲- زنانی که به سبب رضاع و شیرخوارگی ازدواج با آنها برای همیشه حرام است.

(۱) مادر شیری. (۲) دختر شیری. (۳) خواهر شیری. (۴) عمه شیری. (۵) خاله شیری. (۶) دختر برادر شیری. (۷) دختر خواهر شیری.

به فرموده خداوند:

﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ﴾ (آیه ۲۳، سوره النساء)

و فرموده رسول ﷺ: «يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ».

رواه البخاری و مسلم و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجة و رواه الامام احمد.

(يَحْرَمُ - او - يَحْرَمُ).

محرم شدن از طریق شیرخوارگی به این صورت ثابت می‌شود:

- ۱- شیر خوار کمتر از دو سال داشته باشد.
- ۲- پنج بار متفرّق شیر بخورد. اما اگر از این پستان به آن پستان برود، برای شیرخوارگی یا به طریق بازی پستان را رها کند و دوباره پستان را بگیرد، یکبار حساب می‌شود. اگر زنی پنج بار شیر از پستان خود بدوشد و بیکباره به دهن شیرخوار بریزد، یکبار حساب میشود. اگر یک بار از پستان خود شیر بدوشد و پنج بار به دهن کودک بریزد، باز هم یکبار حساب می‌شود. اگر شیر خوار به عنوان روگردانی از شیر خوردن پستان را رها کند، بار بعدی دفعه‌ی دوم حساب می‌شود.
- ۳- شیر در همه‌ی پنج بار به شکم شیرخوار برسد، خواه از طریق دهان به شکم طفل برسد و یا از طریق بینی به دماغ طفل برسد.
- ۴- شیردادن پنج بار به یقین باشد. اگر شک نمود که پنج بار شیر خورده یا کمتر محرمیت ثابت نمی‌شود.

وقتی که محرمیت رضاعی ثابت شد، همان‌گونه که در نسب تمام محارم از نزدیکان پدر و مادرند، در رضاع نیز زن شیردهنده و شوهر او و همه محارم شان با کودک شیرخوار محرم می‌شوند.

گواهی دادن به شیر خوردن کودک از پستان زن از طریق گواهی دو مرد، یا گواهی یک مرد و دو زن، یا گواهی چهار زن به ثبوت میرسد. گواهی زن شیر دهنده در صورتی که تقاضای مزد نکند، قبول

می‌شود.

۳- نوع سوم: محرمات از طریق مصاهره است و اینان چهارند:

۱- مادر زن. در آیه ۲۳ سوره النساء آمده است: ﴿وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾^(۱) به مجرد بستن عقد نکاح صحیح با زنی برای همیشه مادر زن محرم می‌شود (به اجماع).

مادر زن محرم است، خواه مادر نسبی زن باشد، خواه مادر رضاعی زن. مادر مادر زن و جد پدری مادر زن هر قدر بالا رود، همچنین خواهر مادر مادر زن که خاله مادر زن است و خواهر پدر مادر زن که عمه‌ی مادر زن است و همه‌ی کسانی که مادر زن خاله و عمه‌ی آنها است محرم هستند.

۲- زن پدر، هر قدر بالا رود: زن پدر پدر، زن پدر مادر یعنی زوجه‌ی اصل چه از جهت پدر و چه از جهت مادر محرم هستند. به دلیل آیه ۲۲ سوره النساء: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ﴾^(۲)، اما فقط زوجه‌ی ایشان محرم است؛ اما خواهر زن پدر محرم نیست. مادر زن پدر نیز برای فرزندان او محرم نیست.

مثال: زید حلیمه را به زنی گرفت و عقد نکاح بست. حلیمه برای همه فرزندان زید^(۳) محرم است؛ اما پسر زید^(۴) می‌تواند خواهر حلیمه را بزنی بگیرد. پدر زید نیز می‌تواند مادر حلیمه را بزنی بگیرد، زن پدر به مجرد عقد ازدواج محرم فرزندان می‌شود (به اجماع).

۱- یعنی: مادران زنانان (نیز بر شما حرامند)

۲- یعنی با زنی که پدرتان ازدواج نموده‌اند، ازدواج نکنید.

۳- فرزندان زید که از زن دیگر هستند.

۴- پسر زید که از مادر دیگر است.

۳- زنِ پسر، هر قدر پائین رود، مانند زنِ پسرِ پسر و زنِ پسرِ دختر، که زوجه‌ی فرع هر قدر به زیر رود محرم است. در اصل و فرع فرقی نمی‌کند که رشته‌شان از نَسَب باشد یا از رضاع (به اجماع).

۴- پی زاده یا دختراندر: الرَّبِیَّة: که دختر زن است، هر قدر به پایین رود، پی زاده از نسب که دختر زوجه باشد و یا پی زاده از رضاع که دختر شیری همسر باشد. همین که عقد ازدواج با زنی بسته شد و شوهر با آن زن مقاربت نمود، دختران نسبی و شیری آن زن بر شوهرش حرام می‌شوند خواه عقد نکاح صحیح یا عقد نکاح فاسد باشد:

﴿وَرَبَائِبِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُم بِهِنَّ﴾ (۱) (آیه ۲۳، سوره النساء)

رَبِیَّة: دختر زن است از شوهر دیگر که شوهر او را تربیت می‌کند، فِی حُجُورِكُمْ: ای فِی بیوتکم. معمولاً کسی که با زنی ازدواج کرد دختر زن او از شوهر دیگر هم با خود زن در منزل شوهرش اقامت می‌جوید. وقتی که با زنی عقد نکاح بست و با آن زن آمیزش جنسی نمود، دختر آن زن بر شوهرش حرام می‌شود. اما اگر عقد نکاح با زنی بست و پیش از آمیزش آن زن را طلاق داد، می‌تواند با دختر آن زن ازدواج نماید؛ همچنین وقتی که با زنی ازدواج کرد و با آن زن آمیزش کرد، دختر آن زن حرام می‌شود. وقتی که ربیبه (دختر زن) محرم شوهر زن شد، دختران ربیبه هم بر شوهر مادر حرام می‌شوند، و دختران ربیب یعنی

۱- و دختراندرهای شما (که از مردان دیگرند و) در دامن شما تربیت یافته‌اند، از زنانی که با آنان آمیزش جنسی نموده‌اید.

پسر زن از شوهر دیگر نیز بر شوهرش حرام می‌شوند. ربیبه، دختر زن از شوهر دیگر و ربیب، پسر زن از شوهر دیگر می‌باشند. دختران ربیبه و دختران ربیب همه با شوهر مادرشان محرم هستند.

توضیح

از آنچه یاد شد دانسته می‌شود که دختر شوهر مادر با پسر زن از شوهر دیگرش محرم نیست. مادر شوهر مادر نیز محرم پسر زن از شوهر دیگر نیست. نه مادر زن پسر محرم می‌شود و نه دختر زن پسر از شوهر دیگر. زن شوهر با پسر زوجه‌اش از شوهر دیگر نیز محرم نمی‌شود. و
اللّٰه اعلم.

زنائی که برای همیشه ازدواج با آنها حرام است، بیست و شش تا هستند.

پنج تا مادر هستند.

۱-۱- مادر نسبی.

۲-۲- مادر رضاعی. (شیرخوارگی)

۳-۳- مادر زن نسبی و رضاعی.

۴-۴- مادر کنیزی که با او آمیزش شده.

۵-۵- مادر زنی که به اشتباه با آن زن آمیزش شده.

پنج تا دخترانند:

- ۶-۱- دختر نسبی.
- ۷-۲- دختر رضاعی.
- ۸-۳- دختر زنی که با آن زن آمیزش شده.
- ۹-۴- دختر کنیزی که با آن به سبب مالکیت آمیزش شده.
- ۱۰-۵- دختر زنی که از روی اشتباه با آن زن آمیزش شده.

دو زن از طریق نکاح اصل و فرع محرمند:

- ۱۱-۱- زن پدر هر قدر بالا رود (منکوحه الأصل).
- ۱۲-۲- زن پسر هر قدر به پایین رود (منکوحه الفرع).

چهار زن از طریق نزدیکی اصل و فرع با آنها محرمند.

- ۱۳-۱- کنیزی که پدر به سبب مالکیت با او نزدیکی نموده.
- ۱۴-۲- کنیزی که پدر از طریق اشتباه با او نزدیکی نموده - پدر هر قدر بالا رود - (موطوءة الأصل بملك اليمين و بالشُّبْهَة).
- ۱۵-۳- کنیزی که پسر با او به سبب مالکیت نزدیکی نموده.
- ۱۶-۴- کنیزی که پسر با او از طریق اشتباه نزدیکی نموده - پسر هر قدر به زیررود (مَوْطُوءَة الفرع بملك اليمين و بالشُّبْهَة).

دو تا خواهرند:

- ۱۷-۱- خواهر نسبی.

۱۸-۲- خواهر رضاعی.

دو تا عمه هستند:

۱۹-۱- عمّه نسبی.

۲۰-۲- عمّه رضاعی.

دو تا خاله هستند:

۲۱-۱- خاله نسبی.

۲۲-۲- خاله رضاعی.

دو تا دختر برادر هستند.

۲۳-۱- دختر برادر نسبی.

۲۴-۲- دختر برادر رضاعی.

و دو تا دختر خواهر هستند.

۲۵-۱- دختر خواهر نسبی.

۲۶-۲- دختر خواهر رضاعی.

این زنانی که شریعت اسلام آنان را مُحَرَّم ساخته است، در محرمیت هر کدام حکمتها نهفته و نگهداری و بقاء خانواده‌های گرامی منوط به آن است. شما درباره‌ی محرمیت مادر زن، پئی زاده (دختران زوجه از شوهر دیگر)، زن پدر و زن پسر بیندیشید. اگر قرار بر این بود که مادر

زن مائل به شوهر دخترش باشد و شوهر زن رغبت به دختر زنش که پی زاده‌ی او است داشته باشد و پدر به زن پسر به چشم ناپاکی بنگرد و پسر نسبت به زن پدر به نظر بداندیشی بنگرد و هر کدام چشم از حرام نزنند، آنگاه ارتباط زناشویی از هم می‌پاشید و کشت و کشتار هر کدام که به این هوای لجام گسیخته پاسخ مثبت نمی‌دادند پیش می‌آمد. اگر به داستان پیشینیان مجوس گوش فرا دهی و وضع و حال مردم این زمانه را که مقید به شرع نیستند از نظر بگذرانی (که به این سنت پسندیده خود را مقید نمی‌دانند) خواهی دید که مرتکب کارهای زشت و مخاطر هولناک و ستمهای سنگین شده و خود و دیگران را قربانی مقاصد پلید خود ساخته‌اند و در اندک زمانی درگور لعنت ابدی مدفون شده‌اند. بنابراین سپاس و ستایش برای خدای یکتا است که خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علیهم را مبعوث فرمود و به وسیله او راه سعادت و نیکبختی دو جهان را به روی بشر گشود و مردم را از آنچه بدبختی دنیا و آخرت را در بر دارد بر حذر فرمود. لله تعالی الحمد و المنة و صلی الله علی رسوله محمد و آله و صحبه و سلم.

قسمت دوم

زنانی که برای زمانی محدود حرام شده‌اند.

ایشان بر دو نوعند:

یکی از آن دو که جمع کردن آن با هم در یک عقد حرام است

عبارت است از:

۱- جمع میان دو خواهر در عقد یک شخص به همراه هم، یعنی جمع میان دو خواهر به عنوان دو همسر برای یک شوهر در زمان واحد، چه از طریق عقد ازدواج که با دوزن که خواهر همدیگرند عقد نکاح ببندد و چه از طریق مِلْکِ یمین که با دو کنیز زر خرید که خواهر یکدیگرند آمیزش نماید و چه با یک خواهر عقد ازدواج بندد و با خواهر دیگر آن زن از طریق مالکیت آمیزش نماید. این هر سه صورت حرام است (به اجماع) ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ﴾^(۱) (آیه ۳۳، سوره النساء) آیه‌ی فوق حرام بودن جمع دو خواهر را برای آمیزش با آن دو بیان می‌کند. مقصود از حرام بودن جمع کردن دو خواهر در عقد یک مرد است.

در صورت شکل گرفتن مسئله فوق، زمینه‌های قطع رحم و رابطه خویشاوندی پدید می‌آید و به جای رابطه دوستی میان دو خواهر، دشمنی و رابطه کینه‌آمیز هووها بوجود می‌آید. اگر چه هم هر دو راضی باشند. برای اینکه رضایت به هر کاری منوط به اجازه‌ی شریعت است. طبائع در حال تغییر و دگرگونی اند و در آنچه برخلاف طبیعت است رضای زودگذر نمی‌پاید و جای خود را به دشمنی میدهد.

اما مالک شدن دو خواهر در صورتی که برای آمیزش نباشد جائز است (به اجماع) برای اینکه ممکن است دو کنیز را که خواهرند

۱- یعنی: اینکه دو خواهر را در یک عقد با هم جمع کنید (حرام است)

برای کار منزل و خدمت به اهل و فرزندان خریداری نماید. از این رو جائز است که خواهر را موقعی که کنیز باشد خریداری نماید. برخلاف آمیزش و زناشویی که با خواهرزنش هیچگاه جائز نیست. اگر وقتی دو کنیز را خرید که خواهر همدیگرند، همین که با یکی آمیزش نمود دیگری بر او حرام می‌شود، تا اینکه یکی را با فروختن، یا آزاد کردن یا به دیگری بخشیدن، از ملک خود بیرون کند. اگر از این دو خواهر، یکی زوجه‌ی او باشد و دیگری ملک او، فقط آن یکی که در نکاح او است برای او حلال است و با آن دیگر که به ملک یمین به او تعلق دارد روا نیست نزدیکی کند.

۲- جمع میان زن و عمه‌ی زن یا جمع میان زن و خاله‌ی زن هر قدر بالا روند.

جمع میان زن و عمه‌ی زن از جهت نَسَب یا رضاع حرام است. جمع میان زن و عمه‌ی زن و یا جمع میان زن و عمه‌ی پدر و یا عمه‌ی مادر آن زن حرام است.

جمع میان زن و خاله‌ی آن زن از جهت نسب یا رضاع حرام است، هر قدر بالا رود. جمع میان زن و خاله‌اش و جمع میان زن و خاله‌ی پدرش و یا خاله‌ی مادرش حرام است. چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: لَا الْمَرْأَةَ عَلَى خَالَتِهَا وَلَا الْخَالَتَ عَلَى بِنْتِ أُخْتِهَا. لَا الْكُبْرَى عَلَى الصُّغْرَى وَلَا الصُّغْرَى عَلَى الْكُبْرَى رواه الترمذی و غیره و صَحَّحُوهُ.

برای اینکه در چنین ازدواج‌هایی رابطه‌ی خویشاوندی قطع می‌شود. چنان که رسول الله ﷺ به آن اشاره نموده و فرموده: إِنَّكُمْ

إِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَطَعْتُمْ أَرْحَامَهُنَّ. کما رواه ابن حِبَّان و غیره.

شما به خاطر بیاورید دختری که مادرش در گذشته است، او را به خاله‌اش می‌سپارند تا بزرگش کند؛ به عنوان این که خاله به منزله مادر است. آیا درست است خاله‌ای که بمنزله مادر دختر است با او در یک عقد جمع شود و هر دو هووی همدیگر شوند؟ تا هر ساعت میان شان کدورت پیش آید و به جای تشکر از مادری او، با وی دشمنی در پیش گیرد و حقّ ارحام میان شان پایمال شود؟

قاعده در حرام بودن جمع میان دو زن این است که: هر دو زنی که میان شان پیوند خویشاوندی یا شیرخوارگی باشد، اگر یکی از آن دو جنس، مرد فرض شود زناشویی میان شان حرام باشد. عمّه و دختر برادرش، اگر برادرزاده دختر نبود و پسر بود، نمی‌توانست عمه‌ی خود را به زنی گیرد؛ بنابراین جمع میان عمه و دختر برادرش جایز نیست؛ زیرا میان عمه و دختر برادرش قرابت وجود دارد.

اما جمع کردن میان زن و مادر شوهرش جائز است؛ جمع کردن میان زن و زن پدرش جائز است، با اینکه اگر یکی از دو جنس ذکور بود، ازدواج شان حرام بود؛ برای این که نه قرابت و خویشاوندی میان شان است و نه شیرخوارگی.

جمع نمودن دختر شخص و دختراندر او درست است.

جمع نمودن میان زنی و دختراندر شوهرش از زنی دیگر.

جمع نمودن میان دو خواهر شخصی که یکی خواهر مادری او

باشد و دیگری خواهر پدری او جایز است؛ بدین صورت که خواهر پدری و خواهر مادری خود را با یک دیگر شوهر بدهد.

جمع نمودن دو دختر دو عمویش جایز است.

جمع نمودن میان دو دختر دو عمّه‌اش،

جمع نمودن میان دو دختر از دو خالویش،

جمع نمودن میان دو دختر از دو خاله‌اش،

جمع نمودن میان دختر عمّو و دختر عمّه‌اش، جایز است.

جمع نمودن میان دختر خالو و دختر خاله‌اش درست است؛

برای این که اگر یکی از این دو جنس ذکور بود، نکاحش با دیگری حرام نبود.

توضیح

از آنچه یاد شد، فهمیده شد که زنانی که جمع میان شان در ازدواج حرام است پنج تا هستند:

- ۱- خواهر زن.
- ۲- عمه‌ی زن.
- ۳- خاله‌ی زن.
- ۴- دختر برادر زن.
- ۵- و دختر خواهر زن.

حرام بودن خواهر زن و عمّه‌ی زن و خاله‌ی زن و دختر برادر زن و دختر خواهر زن تا وقتی است که آن زن در عقد شوهر باشد.

اما اگر پیش از مقاربت با خواهرش مرد یا طلاق گرفت، به اجماع بر شوهرش حلال میشود.

اما اگر شوهرش بعد از آمیزش با او سه طلاقش داد، یا با او خلع نمود، شوهرش می‌تواند با خواهر او ازدواج نماید؛ همچنین می‌تواند با خاله یا عمّه یا دختر برادر او یا دختر خواهرش ازدواج نماید.

هرگاه شوهرش او را طلاق رجعی داد، تا وقتی که عده‌ی او نگذشته ازدواج جایز نیست. ازدواج با خواهر او یا یکی از آنها که یاد شدند بر شوهرش حرام است، برای اینکه زنی که طلاق رجعی داده شده مادامی که عده‌اش باقی است در حکم زوجه است. اگر زن بگوید که عده‌اش باخر نرسیده تصدیق و تایید می‌شود، مگر در صورتی که یک سال بگذرد و زنان قابله او را ببینند و او را در حامله بودن تأیید نکنند. در این صورت لازم نیست شوهر بیش از آن صبر کند. در کتاب حاوی از کتابهای معتبر فقه مذهب شافعی می‌آورد که اگر با همسر خود مدتی به سفر رفت و بعد برگشت و گفت که همسرش در سفر درگذشته است، می‌تواند با خواهر زنش ازدواج نماید.

زنی که از شوهرش سه طلاق گرفته، بر شوهرش ازدواج با او حرام است، مگر بعد از گذشتن عده و شوهر دیگر گرفتن و وقتی که شوهر بعدی او را طلاق داد و عده‌اش از شوهر بسر رسید، آنوقت شوهر قبلی می‌تواند با رضایت زن و ولیّ او مجدداً با وی عقد نکاح ببندد.

زنی که احرام به حجّ بسته است و در احرام به سر می برد، عقد نکاح را با شوهر بستن درست نیست، مگر وقتی که از اعمال حج فارغ شود و از احرام بیرون آید.

زن مسلمان به اجماع امت بر کافر حرام است، مگر کافری که واقعاً مسلمان شود و بعد از مسلمان شدن با زن مسلمان ازدواج نماید.

زنی که مرتدّ شد بر همه کس حرام می شود، مگر وقتی که به اسلام برگردد. در این صورت می تواند با مرد مسلمان ازدواج نماید. زن مجوسی و بت پرست به اجماع امت بر مسلمان حرامند، مگر وقتی که مسلمان شوند.

کنیز مجوسی و بت پرست همچنان که نکاح شان برای مسلمان حرام است، آمیزش به ملک یمین با آنها نیز حرام است. کسی نمی تواند با کنیز زر خرید خود عقد نکاح ببندد. همانگونه که به اجماع زن نمی تواند با غلام زر خرید خود عقد نکاح ببندد.

زن آزاد مجوسی و زن آزاد بت پرست بر مسلمان حرام است. مقاربت با کنیز مجوسی و بت پرست از طریق ملک یمین هم حرام است.

ازدواج با کنیز کتابی بر مسلمان حرام است؛ اما مقاربت با او از طریق مالکیت حرام نیست.

نزد حنبلی ها عقد نکاح با زن زناکار حرام است، تا این که توبه

کند و معلوم شود که توبه‌ی او صحیح است. آیه ۳ سورة النور: «وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» مؤید آن است؛ چون این آیه می‌رساند که مؤمن هیچگاه زن زناکار را به زنی نمی‌گیرد.

ازدواج با زن کتابی یهودی، درست است.

با زن کتابی نصرانی نیز جایز است، مشروط بر این که اولین پدرش قبل از اینکه دین عیسی منسوخ شود مسیحی شده باشد. مانند مسیحیان اروپا؛ اما آنانی که در آسیا و افریقا بوسیله‌ی استعمارگران مسیحی شده‌اند، نکاح با زنان شان جائز نیست؛ برای اینکه مدتها بعد از ظهور اسلام و منسوخ شدن دین عیسی، مسیحی شده‌اند.

برای هر مرد مسلمان آزاد روا است که همزمان چهار زن داشته باشد. خداوند می‌فرماید: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنًا وَثُلَاثًا وَرُبَاعًا» (سوره نساء، آیه ۳)

برای برده همزمان داشتن دو زن روا است.

وَكُلُّ نِكَاحٍ يَتَعَيَّنُ لِلْحَاجَةِ مِثْلُ نِكَاحِ السَّفِيهِ وَ الْمَجْنُونِ لَا يَجُوزُ تَزْوِجُهُمَا إِلَّا بِوَاحِدَةٍ فَقَطْ.

برای سفیه و مجنون بیش از یک زن روا نیست؛ برای این که ازدواج برای رفع حاجت است و رفع حاجت با یک زن حاصل می‌شود.

به زنی گرفتن کنیز مسلمان در یک صورت جائز است و آن این

که مرد مسلمان آزاد از دادن مهر و نفقه زن آزاد عاجز باشد، و از ارتکاب زنا بیمناک باشد.

اما غلام یعنی مرد زر خرید شده‌ی مسلمان می‌تواند با کنیز مسلمان به اجازهی آقایش ازدواج نماید.

مسلمان آزاد از ازدواج با کنیز منع شده، مگر در صورتی که از مهر و نفقه‌ی زن آزاد عاجز باشد و با کنیز مسلمان ازدواج نماید، این شرط برای این است که فرزندان کنیز همه برده‌ی آقای کنیز می‌شوند؛ اسلام نیز راضی نمی‌شود که کسی با وجود توانایی بر آزادی فرزندان، بیاید و فرزندان خود را غلام و کنیز آقای کنیز بسازد.

ملاحظه: قبلاً ارکان ازدواج را به اختصار یاد نمودیم؛ پس از آن محرّمات ابدی از طریق نسب و رضاع و محرّمات مدت دار و محرّمات از جهت جمع و محرّمات به سبب امور عارضی و اینکه برای مرد آزاد مسلمان، ازدواج با چند زن روا است و زنان کافری که نکاح شان روا است و زنان کافری که نکاح شان روا نیست؛ هم چنین قضیه‌ی آمیزش از طریق مالکیت را یاد کردیم. برای دانستن هر یک بهتر است به فهرست مراجعه شود.

مشروح ارکان ازدواج

ارکان ازدواج نزد ما شافعیها پنج تا است:

۱- صیغه‌ی ازدواج ۲- زوجه (زن)

۳- زوج (شوهر) ۴- ولی زوجه

۵- دوگواه عادل

۱- صیغه

مقصود از صیغه، ایجاب و قبول است

رکن بودن صیغه در ازدواج میان ائمه مورد اتفاق می‌باشد. صیغه‌ی نکاح به این صورت حاصل می‌شود که ولی زن به شوهر بگوید: زَوَّجْتُكَ فُلَانَةَ - یا - اَنْكَحْتُكَ فُلَانَةَ. فلان دختر (مثلاً زینب) را به عقد تو در آوردم. نام زن را یاد کند. به گونه‌ای که برای شوهر و دوگواه کاملاً مشخص شود، مثل: زَوَّجْتُكَ بِنْتِ شَرِيفَةَ بِمَهْرٍ عَشْرَةَ دَرَاهِمٍ. دخترم شریفه را در مقابل ده در هم مهریه به عقد تو در آوردم. شوهر به او می‌گوید: قَبِلْتُ مِنْكَ نِكَاحَهَا وَ تَزْوِيجَهَا بِهَذَا الْمَهْرِ - عقد دخترت شریفه را به مهر ده درهم قبول کردم.

اگر زنی دو نام داشت، مثلاً در کودکی به نام سُمَيَّة معروف بوده ولی در بزرگی و بخصوص در شناسنامه اُنَيْسَه نامیده می‌شده، موقع بستن عقد، ولی او به شوهر بگوید: زَوَّجْتُكَ بِنْتِ السُّمَيَّةِ الْاُنَيْسَةَ بِمَهْرٍ عَشْرِينَ دَرَاهِمًا. دخترم سمیه - انیسه را در مقابل بیست درهم مهریه به عقد تو در آوردم. شوهر بگوید: قَبِلْتُ مِنْكَ نِكَاحَ بِنْتِكَ السُّمَيَّةِ الْاُنَيْسَةَ بِمَهْرٍ عَشْرِينَ دَرَاهِمًا - یا بگوید: قَبِلْتُ مِنْكَ نِكَاحَهَا بِهَذَا الْمَهْرِ.

اگر ولی بجای زَوَّجْتُكَ گفت جَوَّزْتُكَ نزد ما شافعیها صحیح است. ^(۱) مثلاً ولی گفت: جَوَّزْتُكَ بِنْتِ كَرِيمَةَ بِمَهْرٍ الْفِ رِيَالٍ وَ شَوْهَرٍ كَفْتُ:

۱- مقصود این است که اگر واژه‌ی ازدواج را نادرست تلفظ نموده، باز هم عقد ازدواج

قَبِلْتُ مِنْكَ نِكَاحَهَا بِهَذَا الْمَهْرِ - صحیح است.

اگر ولی گفت: زَوَّجْتُكَ بِنْتِي رَحِيمَةَ بِمِئَةِ رِيَالٍ و شوهر گفت: قَبِلْتُ مِنْكَ نِكَاحَهَا بِهَذَا الْمَهْرِ، باز هم صحیح است، شهاب الدین رملی رحمه الله می گوید: برای اینکه این غَلَطٌ (یعنی جوزتک بجای زوجتک) مانع از فهم مقصود نیست و ولی و شوهر می دانند که قصد ولی شوهر دادن دختر است و قصد شوهر نیز ازدواج با آن دختر است.

نزد ما شافعیها ازدواج تنها با الفاظ تزویج و انکاح یا معادل آن دو به زبان‌های دیگر صحیح است. باید ولی و شوهر و دو گواه عقد، آن‌ها را بدانند

دیدگاه دیگری هم هست که صیغه‌ی ازدواج باید با لفظ «تزویج» و «انکاح» یعنی به عربی باشد و کسی که آن را نمی‌داند باید صبر کند تا آن را بیاموزد.

اگر شخصی میان ولی و شوهر واسطه شود، به ولی بگوید: زَوَّجْتُ زَيْدًا هَذَا ابْنَتَكَ كَرِيمَةَ بِمِئَةِ رِيَالٍ و ولی بگوید: زَوَّجْتُهَا لَهُ بِهَذَا الْمَهْرِ. آنگاه واسطه به شوهر بگوید: قَبِلْتُ نِكَاحَهَا بِهَذَا الْمَهْرِ؟ و شوهر بگوید: قَبِلْتُ نِكَاحَهَا بِهَذَا الْمَهْرِ، صحیح است.

اگر ولی بگوید: أَحَلَّلْتُكَ ابْنَتِي حَلِيمَةَ بِمِئَةِ رِيَالٍ و شوهر بگوید: قَبِلْتُ بِنْتَكَ إِحْلَالَهَا بِهَذَا الْمَهْرِ، صحیح نمی‌شود. همچنین اگر ولی بگوید: بَعْتُكَ ابْنَتِي، یا بگوید: ابْحَثْهَا (دخترم را به تو بخشیدم) یا

أَجْرْتُكُمَا (دخترم را به تو اجاره دادم) یا أَعْرُتُكُمَا (دخترم را به تو عاریه دادم). به هیچ کدام از این الفاظ صحیح نمی‌شود.

اگر ولی به شوهر بگوید: ملکک ابنتی حلیمه بمهر الف ریال و شوهر بگوید: قبلت منك تمليكها بهذا المهر، نزد ما شافعی‌ها صحیح نیست؛ اما نزد حنفی‌ها صحیح است. زیرا در حدیث صحیح آمده است: مَلَکْتُکُمَا بما معک من القرآن و تا امروز به عربی کلمه‌ی مَلَکَه یا مَلِجَه برای عقد نکاح شهرت دارد. کلمه‌ای که ولی بر زبان می‌راند ایجاب است و کلمه‌ی قبول از شوهر صادر می‌گردد. قاعدتاً ایجاب پیش از قبول صورت می‌گیرد.

با این حال اگر نخست شوهر به ولی بگوید: تَزَوَّجْتُ ابْنَتَكَ هَاجِرَ بِمِئَةِ رِيَالٍ و ولی بگوید زَوَّجْتُکُمَا بهذا المهر، نیز صحیح است. (یعنی اول قبول صورت بگیرد و سپس ایجاب انجام شود)

شروط صیغه

۱- اینکه به لفظ تزویج یا انکاح یا معادل یکی از آن دو باشد.
 ۲- اینکه تلفظ ولی و شوهر طوری باشد که ولی و شوهر و دو گواه همه آن را بشنوند.

۳- اینکه اَهْلِيَّتِ ایجاب و قبول در ولی و شوهر تا پایان عقد نکاح باقی باشد. اگر ولی کلمه‌ی ایجاب را گفت و قبل از اینکه شوهر کلمه‌ی قبول را تلفظ کند دیوانه شد و یا مرد، آن عقد باطل است. اگر زن به ولی خود اجازه‌ی تزویج را داد و ولی ایجاب را تلفظ کرد، اما

قبل از قبول شوهر آن زن دیوانه یا بیهوش شد، آن عقد باطل است.
 ۴- اینکه ایجاب و قبول فوری باشد و میان ایجاب و قبول جز اندکی مثل فاصله‌ی تَنَفُّس، فاصله‌ی بیشتری صورت نگیرد. اگر میان ایجاب و قبول فاصله‌ی طولانی آمد، آن عقد صحیح نخواهد بود.

وکالت در ازدواج و صیغه‌های آن

همین قدر که وکیل ولی به شوهر بگوید: زوجتك فضة بنت سالم و شوهر بگوید: قبلت منك نکاحها، کافی است، هر چند نگوید: زوجتك فضة بنت موکلی سالم (فضه دختر موکلم سالم را به عقد تو در آوردم). وقتی که ولی و شوهر و دو گواه از وکالت وکیل با خبرند و برای فضه و پدرش معلوم است، پس آوردن کلمه‌ی موکلی (موکل من) ضرورتی ندارد؛ اما اگر معلوم نباشد، باید وکیل به صراحت وکالت موکل خود را مشخص کند؛ بگونه‌ای که شوهر و دو گواه از آن آگاه شوند.

اگر ولی به وکیل شوهر بگوید: زوجت بنتی موکلك فلاناً و وکیل شوهر بگوید: قبلت نکاحها له. اگر وکیل شوهر کلمه‌ی له را نیاورد آن عقد صحیح نیست، اگر چه قصد وی موکلتش باشد. موقعی که ولی زن و شوهر حاضرند، عاقد دست ولی را در دست شوهر می‌نهد و به ولی می‌گوید: بگو به شوهر: زوجتك بنتی حفیظة بصادق مبلغه عشرون مثقالاً ذهباً (دخترم را در مقابل مهریه‌ای به مبلغ بیست مثقال طلا به عقد تو در آوردم) و به شوهر می‌گوید: بگو به ولی: قبلت منك

نکاحها بهذا المهر. (عقد آن را در مقابل همان مهریه پذیرفتم)
 وقتی که وکیل ولی به شوهر بگوید: زوجتک فریده بنت موکلی
 حسین بن أحمد الیمنی بصداق مبلغه عشرون مثقالاً ذهباً و شوهر
 بگوید: قبلت منک نکاحها بهذا المهر، کاملاً صریح و روشن است. اگر
 وکیل ولی به وکیل شوهر بگوید: زوجتُ سمیة بنت موکلی لموکلک
 احمد بن حسین و وکیل شوهر بگوید: قبلت نکاحها لموکلی احمد بن
 حسین، عقد صحیح است. مهریه را یاد میکنند و می گویند: زوجت
 سمیة بنت موکلی لموکلک احمد بن حسین بصداق مبلغه مائة ریال.
 و: قبلت نکاحها لموکلی احمد بن حُسَین بهذا المهر.

هرگاه قبول کننده ولی طفل باشد یا مانند طفل از قبیل مجنون
 و غیره، حکم لفظ آن همان است که در لفظ وکیل یاد شد، مثلاً:
 ولیّ زن می گوید: زوجت بنتی خدیجة من ابنک احمد و ولیّ
 طفل می گوید: قبلت نکاحها لابنی احمد و چنانکه یاد شد مهر را
 معین می کنند

ولی زن می گوید: زوجت بنتی خدیجة بمهر الف ریال لابنک
 احمد و ولیّ طفل می گوید: قبلت نکاحها لابنی احمد بهذا المهر.
 چنانکه یاد شد در هر نکاحی که در آن توکیل است شرط است
 گفتن ولیّ و یا وکیل او به وکیل شوهر: زَوَّجْتُ موکلک ابراهیم بن
 احمد خدیجة بنت مرزوق بمهر الف ریال و وکیل شوهر بگوید: قبلت
 نکاحها لموکلی ابراهیم بن احمد بهذا المهر.

هیچگاه به ولیّ شوهر و یا وکیل شوهر نباید بگوید: زوجتکها یا

مانند آن، برای اینکه عقد برای شوهر است نه برای وکیل او. جدّ در شوهر دادن دختر پسرش به پسر پسر دیگرش، می تواند ایجاب و قبول هر دو را اجراء نماید و بگوید: زوجت بنت ابنی ماجدة بنت حامد، من ابن ابنی خالد بن راشد بصداق مبلغه تسعة عشر مثقالاً ذهباً و قبلت نکاحها له بهذا المهر، وقتی که دختر پسر و پسر پسرش هر دو کوچک باشند (نزد شافعیها) فقط جدّ دو طرف ایجاب و قبول را اجراء می کند.

اما نزد حنبلیها اگر شوهر، ولیّ دختر را از طرف خود وکیل نماید، تا ایجاب و قبول هر دو را به عهده گیرد، برای ولیّ دختر درست است که وکالت را از طرف شوهر قبول نماید و ایجاب و قبول هر دو را اجراء نماید. کافی است که بگوید: زوجت بنتی سلیمة لِمُحْسِنِ بْنِ أَحْمَدَ بِصَدَاقِ مَبْلُغِهِ مِائَةَ رِيَالٍ. هر چند نگوید: و قبلت نکاحها له بهذا المهر.

اگر ولی زن، شوهر را وکیل نمود تا ایجاب را اجراء کند، وکیل می تواند ایجاب و قبول هر دو را انجام دهد و کافی است که بگوید: تزوجت سلیمة بنت رشید بصداقِ مبلغه مائة رِيَالٍ. هر چند نگوید: قبلت نکاحها لنفسی بهذا المهر. چنان که گفته شد این نزد حنبلیها جائز است.

ازدواج گنگ

گنگ یا لال آدمی است که زبان ندارد، یعنی نمی تواند سخن

بگویند. حاصل آنچه تعلق به ازدواج گنگ دارد، از این قرار است:

اگر گنگ می‌تواند بگونه‌ای اشاره کند که همه کس آن را بفهمند، در این صورت در درست بودن نکاح او از طریق اشاره جای تردید وجود ندارد. برای اینکه اشاره‌ی او حکم بیان صریح را دارد، این در صورتی است که ولیّ زن به او می‌گوید که دخترش را به نکاح او در آورده است، گنگ به اشاره‌ی خود می‌فهماند که نکاح را به همان مهر قبول نموده است. نکاح او صحیح است. اما اگر اشاره‌ی گنگ را فقط افراد تیزهوش می‌دانند و گنگ می‌تواند بنویسد و نمیتواند وکیل بگیرد، نکاح او از روی ضرورت به اشاره و کتابت صحیح می‌شود.

اما اگر می‌تواند وکیل بگیرد، با فراهم بودن وکیل، اشاره و کتابت او کفایت نمی‌کند باید، وکیل بگیرد.

۲- رکن دوّم: زوجه

در زوجه شرط است:

۱- حلال بودن، یعنی احرام به حج نبسته بودن، برای اینکه زنی که احرام به حج بسته باشد، بستن عقد نکاح او جائز نیست؛ اما نزد حنفی‌ها عقد نکاح زنی که احرام بسته جائز است، مجرد عقد نکاح، اما آمیزش به اجماع حرام است و احرام را فاسد می‌کند و موجب قضا و کفّاره می‌شود.

۲- در عقد کسی دیگر نبودن و در حال عده به سر نبردن. برای

اینکه شوهر دادن زن شوهردار به اجماع حرام است و عقد او منعقد نمی‌گردد. شوهر دادن زنی که در عده‌ی دیگری است نیز به اجماع حرام است. و عقد او نیز منعقد نمی‌گردد؛ برای اینکه زن شوهردار در عصمت شوهر خود قرار دارد و زن معتده حق شخص دیگری در گردن او است تا زمانی که عده‌اش پایان برسد.

۳- زن بودن او یقینی باشد. برای اینکه ازدواج خستی مشکل صحیح نیست تا روشن شود که مرد است یا زن.

۴- تعیین یعنی معین نمودن زوجه، بنابراین پدری که چندین دختر دارد، اگر به شوهر بگوید: زَوْجَتُكَ بِنْتِي، کفایت نمی‌کند، تا آن دختر را بنام و نشان معین کند و مثلاً بگوید: زَوْجَتُكَ بِنْتِي فَائِزَةُ یا به صفتی که اختصاص به آن دختر دارد و دختر دیگرش آن صفت را ندارد، مثل: زَوْجَتُكَ بِنْتِي الْكُبْرَى، یا به اشاره او را معین کند، مثل: زَوْجَتُكَ بِنْتِي هَذِهِ، وقتی که آن دختر در مجلس عقد حاضر باشد.

اگر کسی بیش از یک دختر ندارد، نکاح به این صورت صحیح خواهد بود که بگوید: زَوْجَتُكَ بِنْتِي، اگر چه شوهر و گواهان آن دختر را ندیده باشند. وقتی که بیش از یک دختر ندارد - اگر چه دخترش را بنامی بنامد که نام آن دختر نیست - باز هم عقد نکاح او با گفتن این جمله: زَوْجَتُكَ بِنْتِي، صحیح خواهد بود، اگر نام دخترش کبری است و او در عقد نکاح نامش را صغری بگذارد، عقد صحیح است.

پدر و جد می‌توانند دختر بکر یعنی دوشیزه را مجبور به شوهر گرفتن نمایند؛ اما پدر و جد نمی‌توانند ثیب و بیوه را مجبور به شوهر

گرفتن نمایند. اگر ثیب بالغه و عاقله است، به اجازه او می‌توانند او را به شوهر دهند. اگر ثیب صغیره باشد که به بلوغ نرسیده است، هیچ کس نمی‌تواند او را به شوهر دهد. مگر وقتی که به سن بلوغ برسد و اجازه دهد.

(نزد حنفیها بشوهر دادن ثیب جائز است وقتی که مصلحت او در آن باشد).

اگر ولی زن به شوهر بگوید: زوجتك الصغیره الطویله، (در حالی که صغیره طویله نیست و طویله کبیره است) این نکاح باطل است؛ برای اینکه هر کدام از این دو صفت صغیره و طویله صفت لازمه است و هیچ کدام در تعیین منکوحه معتبرتر از دیگری نیست. در این صورت زوجه نامشخص خواهد بود.

۵- اینکه زوجه بت پرست و مجوسی نباشد، برای اینکه برای مسلمان روا نیست با بت پرست و مجوسی ازدواج کند.

اگر زوجه کتابی است، شرط است که اوّلین پدران و نیاکانش قبل از نسخ آن دین، به آن دین داخل شده باشند، اگر چه بعد از تحریف کتاب دینی شان به آن دین وارد شده باشند. بنابراین کسانی که از آسیا و افریقا از مردمان بومی آنجا مسیحی شده‌اند، بعد از ظهور اسلام و نسخ دین عیسی بوسیله‌ی مستعمرین نصرانی شده‌اند، برای مسلمانان نکاح زنان شان جائز نیست.

۶- اینکه زوجه از زناکاران نباشد. (نزد حَنَبَلِیْها) و اگر بود باید توبه کند و عده‌اش بگذرد و معلوم شود که توبه‌اش صحیح بوده و بعد از

توبه دوباره خود را آلوده نکرده است. آیه ۳ سورة النور: ﴿وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ مؤید آن است. در دیگر مذاهب نکاح زانیه مکروه است، گرچه توبه کرده باشد. برای اینکه فاسق بعد از توبه هم کفو عقیفه نمی‌باشد، یعنی اثر عمل زشت بر او می‌ماند. حتی کسی که به او دشنام به ناپاکدامنی بدهد، حدّ قذف بر او اجراء نمی‌گردد.

این درس عبرتی است برای هر مؤمن تا خود را به کارهای زشت آلوده نکند. سعدی می‌گوید:

کسی را که عادت بود راستی دروغ ار بگوید پذیرند از او
وگرنامور شد به ناراستی دگر راست باور ندارند از او

بیاد داشته باشیم که در امور مادی هم همین قاعده برقرار است. زخم وقتی که بهبود می‌یابد اثر زخم روی پوست میماند؛ جایی که عمل جراحی صورت می‌گیرد، اثر آن جراحی بر پوست می‌ماند. جان از راستی و درستکاری، برستگاری می‌رسد.

رکن سوم: شوهر

زوج به فارسی شوهر نامیده می‌شود. اما زوجه در فارسی معادل خاصی ندارد. شاید بوده و از بین رفته است. مثل مزه‌ی شیرینی که باید برای آن کلمه‌ای مثل تلخ و شور ترش بوده و از بین رفته است؛ اما شیرین منسوب به شیر است، مثل سیمین منسوب به سیم، زرین منسوب به زر و نمکین منسوب به نمک. برای معده هم

کلمه‌ای بفارسی نیست و شکم معادل بطن است.

خلاصه: رکن سوم زوج یعنی شوهر است. این رکن نیز شروطی

دارد:

۱- اینکه شوهر حلال باشد، یعنی احرام به حج نبسته باشد.

تفصیل آن در شرح رکن دوّم گذشت.

۲- این که شوهر مسلمان باشد در عقد با زن مسلمان. بنابراین کافر به اجماع بر زن مسلمان ولایت ندارد، همچنان مسلمان بر زن کافر ولایت ندارد (مگر آقای کنیزی که کافر است، می‌تواند کنیز کافر خود را به نکاح مسلمان در آورد، نزد ابی حنیفه).

۳- مرد بودن شوهر یقینی باشد. برای اینکه ختنی مشکل نمی‌تواند شوهر باشد، تا اینکه مرد بودن یا زن بودن او مشخص شود. ختنی تا وقتی که مرد یا زن بودنش معلوم نیست ختنی مشکل نامیده می‌شود. وقتی که مرد یا زن بودنش مشخص شد، ختنی واضح نامیده می‌شود.

۴- تعیین: یعنی معین بودن شوهر. اگر ولی زن به دو نفر بگوید: زوجت بنتی احدکما (دخترم را به یکی از شما دو نفر به زنی دادم) صحیح نمی‌شود، هر چند در دل قصد یکی از آن دو را داشته باشد.

۵- آگاهی از حلال بودن زنی که با او عقد می‌بندد. برای اینکه ازدواج با زنی که نمی‌داند نکاحش برای او روا است یا نه جایز نیست. بنابراین اگر با زنی ازدواج نمود که نمی‌داند در عده است یا عده‌اش گذشته، یا نمی‌داند که آن زن از محارم او است یا بیگانه درست

نیست. برای اینکه ازدواج باید بر پایه‌ی یقین استوار باشد، نه بر پایه‌ی شک و تردید.

۶- اختیار داشتن کسی که بالغ و عاقل است. برای اینکه ازدواج کسی که او را مجبور به زن گرفتن کرده‌اند، صحیح نمی‌شود. حتی آقای برده نمی‌تواند غلام زر خرید خود را مجبور به زن گرفتن نماید؛ برای اینکه رفع نکاح از طریق طلاق در دست آقا نیست، همانگونه اثبات نکاح در دست او نیست.

اما مجبور کردن پدر و یا جدّ، دختر و یا پسر خردسال را بر نکاح در حقیقت اجبار نیست؛ برای اینکه پدر آنقدر شفقت و مهر بر فرزند دارد که تا صلاح فرزند نباشد اقدام به زن دادن یا شوهر دادن او نمی‌نماید. باز هم وقتی پسر به بلوغ رسید و دارای رشد بود، ولایت پدر منقطع می‌شود. احادیث صحیحه دلالت دارد که اگر دختر به بلوغ و رشد رسید و دید شوهر دادنش بدون اجازه‌ی او بوده و به صلاح او نبوده است، می‌تواند نکاح را فسخ نماید.

رکن چهارم: ولیّ

رکن چهارم نکاح ولی میباشد و این رکن نیز شروطی دارد:

۱- اسلام برای شوهر دادن زن مسلمان. اما نکاح کفار بین خودشان صحیح است. زن و شوهری که مسلمان بشوند موظف نیستند که عقد خود را تجدید کنند. اهل کتاب می‌تواند دخترش را به عقد یک مسلمان درآورد.

۲- اختیار داشتن ولی در شوهر دادن دختری که تحت ولایت او است؛ برای اینکه اگر کسی مجبور شد دخترش را به کسی که شایسته نیست به زناشویی بدهد، چنین عقد نکاحی صحیح نمی‌شود؛ برای اینکه آدم‌های مکره و مجبور هر کاری که انجام بدهند صحیح نیست. ۳- بلوغ: بدین صورت که سنش به پانزده سال کامل رسیده باشد. بلوغ از سه طریق ثابت می‌شود. سن پانزده سالگی، احتلام در مرد و زن و حائض یا حامله شدن زن. پس هرگاه محتلم شد به بلوغ رسیده، هر چند کمتر از پانزده سال داشته باشد. بنابراین کودک نمی‌تواند ولی باشد، برای اینکه خودش برای کار خودش نیاز به ولی دارد و بدون اذن ولی نمی‌تواند زن بگیرد؛ پس چگونه می‌تواند ولی باشد و دیگری را شوهر بدهد.

۴- عقل - که مناط تکلیف است - بنا بر این دیوانه و مُخَبَّل که نمی‌داند پنجاه بیشتر است یا صد، نمی‌توانند ولی باشند. دیوانه اگر دارای جنون مُطَبَّق است که همیشه دیوانه است و هیچ‌گاه بهوش نمی‌آید، چنین دیوانه‌ای مسلوب الولایه است و نمی‌تواند ولی زن باشد؛ چون بر خودش ولایت ندارد. اگر گاهی دیوانه و گاهی به هوش است، در صورتی که زمان جنونش طولانی نیست، صبر می‌شود تا بهوش آید و اگر طولانی است ولی ابعاد (ولی درجه دو) در حال جنون ولی اقرب دختر تحت ولایت او را شوهر می‌دهد. اما در حال بهوش بودن خودش دختر تحت سرپرستی‌اش را شوهر می‌دهد. گفتیم دیوانه، مسلوب الولایه است، اما مغمی علیه بهوش که در حال اغماء به سر

می‌برد اگر اغماء و بیهوشی او کمتر از سه روز طول می‌کشد، منتظر بمانند تا به هوش بیاید و اگر بیش از سه روز طول می‌کشد، ولیّ ابعاد، اجرای نکاح دختر تحت سرپرستی او را به عهده می‌گیرد.

۵- حُرَّیْتُ و آزادی. برده به اجماع ولایت ندارد. مُبَعَّضٌ یعنی برده‌ای که قسمتی از او آزاد و قسمتی دیگر هنوز برده است هم ولایت ندارد، چون آزادی اش ناقص است.

۶- ذُکُورَةُ: مرد بودن؛ زن نمی‌تواند نه خود را و نه دیگری را شوهر بدهد. زن ولایت نکاح ندارد، اگر چه ولی به او اذن دهد. زن ولایت ندارد، نه در ایجاب و نه در قبول؛ برای اینکه در عادات پسندیده شایسته نیست که زن در نکاح مداخله داشته باشد؛ برای اینکه از زنان انتظار می‌رود که حیاء و شرم داشته باشند و از ذکر نام نکاح دچار شرم شوند.

نزد حنفیها زن آزاد بالغه‌ی عاقله می‌تواند به کسی که کفو او است، بدون غَبْنِ فاحش عقد خود را به عهده بگیرد.

اگر ولیّ زن به زن بگوید از طرف من کسی را وکیل کن تا تو را به شوهر بدهد و زن مردی را وکیل کرد و وکیل عقد نکاح او را با کسی که کفو و همشأن او است، در مقابل مهر معین بست، نکاح او صحیح است.

اگر زید زنی را وکیل کرد تا مردی را وکیل کند که دختر زید را به شوهر بدهد و آن زن این کار را کرد و وکیل او مولیه‌ی زید را به کسی که کفو و همشأن او است، در مقابل مهر معین شده عقد بست، عقد

نکاح او صحیح است.

۷- عدم فسق و عادل بودن یا لاقفل نه عادل و نه فاسق بودن، مثل کافر وقتی که مسلمان شد، کودک وقتی که به بلوغ رسید، و فاسق وقتی که توبه کرد و از هیچکدام کبیره‌ای صادر نشد و برای هیچکدام عدالت حاصل نشد. عدالت ملکه‌ای است در دل آدمی که وقتی که آن ملکه باشد آدمی مرتکب گناه نمی‌شود. بنابر این فاسق دارای ولایت در نکاح نمی‌باشد. *أما مَسْتُور العَدَالَة* که ظاهراً از او کبیره‌ای رخ نداده و تزکیه هم نشده ولایت نکاح را دارد.

نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها ولی فاسق حق شوهر دادن مولیه‌ی خود را دارد و نکاح از جانب او منعقد می‌گردد.

کافری که می‌خواهد مولیه‌ی خود را شوهر دهد، در او همان شروطی است که در ولی مسلمان یاد شد؛ یعنی دارای اختیار، آزاد، بالغ، عاقل و مرد باشد و *مُخْتَلَّ النَّظَر* و محجور علیه نباشد و نزد خودشان تزویج او صحیح باشد.

۸- اینکه *مُخْتَلَّ النَّظَر* نباشد، بنابر این کسی که مختل النظر است به سبب *خَبَلِ* اصلی یا *خَبَلِ* عارضی ناشی از بیماری یا بزرگسالی - *خَبَلِ* یعنی کودنی که نداند که صد بیشتر است یا پنجاه - نمی‌تواند متولی عقد ازدواج باشد. چون آدم کودن اگر بخواهید مهریه‌ی دخترش را نوزده مثقال طلا قرار دهید می‌گوید: اگر محض خاطر شما نبود، از نه مثقال کم نمی‌کردم، چنین کسی از بحث و بررسی مصالح دختر ناتوان است، و مصلحت دخترش این است که ولایت بر نکاح نداشته باشد.

۹- اینکه محجور علیه به سبب سفیه بودن نباشد. کسی که چون به بلوغ رسید، رشد مالی نداشت، یا اینکه موقع بلوغ دارای رشد بود و بعد از آن مُبَدَّر مال خود شد و دارایی اش را حیف و میل کرد و محجور یعنی ممنوع از تصرف مالی شد، چنین فردی ناقص است و نمی‌تواند مُتَوَلی امور خود باشد، چه رسد به ولایت و سررشته داشتن بر دیگری.

با این تفصیلی که در نه شرط برای ولی یاد شد، دانسته می‌شود که بینا بودن در ولی شرط نیست. این دیدگاه چهار امام اهل سنت است. برای اینکه مقصود از ولایت که بحث و بررسی مصلحت فرزندان است و جستجو برای بدست آوردن کسی که کفو و هم شأن دختر باشد و شناسایی او از طریق شنیدن از مردم، این توانایی در نابینا وجود دارد، ولیکن قاضی نمی‌تواند ولایت عقود را به نابینا واگذار کند، برای اینکه ولایت عقود نوعی از ولایت قضاء می‌باشد.

لال نبودن و توانایی حرف زدن نیز به اتفاق شرط ولی نیست آن هم وقتی که اشاره‌ی او دانسته می‌شود؛ برای اینکه همین اشاره‌ی او در بستن عقد نکاح و عقدهای دیگر جای سخن گفتن او را می‌گیرد. احرام حج بستن شوهر و یا ولی، مانع از درست بودن نکاح می‌شود. (نزد غیر احناف چنانکه به تفصیل یاد شد) اگر شوهر بعد از اینکه وکیل را معین نمود تا قبول نکاح را از طرف او انجام دهد، احرام بحج بست و وکیل او عقد نکاح را برای او قبول نمود، صحیح نمی‌شود، برای اینکه وکیل سفیر محض است و چنان است که گویی

شوهر در حال احرام عقد نکاح را قبول کرده است. اما وکیل به سبب احرام بستن موکل، از وکالت معزول نمی‌شود و بعد از تحلل موکل و فراغت او از اعمال حج، وکیل می‌تواند عقد نکاح را ببندد، به قبول نکاح از طرف موکلش. هرگاه ولی اقرب مانعی داشته باشد مانند خردسالی، یا جنون، یا خبَل و کودنی، یا بردگی، یا فسق، یا اختلال نظر، یا گنگی و اشاره، در همه‌ی این صورتها ولی ابعد مولیه را شوهر می‌دهد.

در خردسالی ولی اقرب و جنون او و در خبَل و کفر او در حالی که زوجه مسلمان است، در همه‌ی این حالتها ولی ابعد مولیه را شوهر میدهد - (نزد ائمه‌ی اربعه رضی الله عنهم).

نزد احناف و مالکیها: ولی اقرب که فاسق است، فسق او مانع ولایت در نکاح نمی‌شود و می‌تواند مولیه‌ی خود را شوهر دهد. اگر ولی اقرب خنثی مشکل باشد، ولی ابعد، مولیه را به شوهر می‌دهد، لیکن به اجازه‌ی خنثی، برای اینکه احتمال دارد خنثی مرد باشد.

وقتی که ولی اقرب خنثی باشد و ولی ابعد وجود نداشته باشد یا اهلیت ولایت نداشته باشد، حاکم به اذن خنثی مولیه‌ی خنثی را شوهر می‌دهد.

رُکن پنجم: دو گواه

نزد شافعیها حضور دو گواه در عقد نکاح، رکن پنجم نکاح

بشمار می‌آید. در دو شاهد چند شرط وجود دارد:

۱- اسلام. عقد نکاح با حضور دو گواه کافر صحیح نمی‌شود، خواه زنی که نکاحش بسته می‌شود مسلمان باشد یا ذمیّه.

نزد حنفیها در صورتی برای گواهان اسلام شرط است که نکاح زن مسلمان بسته شود؛ اما در نکاح زن کافره گواهی دو کافر ذمی کافی است. نزد ایشان اگر مسلمان، زن ذمیّه را در حضور دو گواه ذمی عقد ببندد روا است. اگر مسلمان زن ذمیّه را در حضور دو گواه ذمی نکاح نمود و بعد میان زن و شوهر اختلاف افتاد، گواهی دو کافر ذمی قبول نمی‌شود، برای اینکه به نفع زن ذمی گواهی می‌دهند. نظیر این مسئله: اگر شخصی با زنی ازدواج نمود و دو گواه آن عقد نکاح دو پسر شوهر از زنی دیگر بودند، عقد صحیح است؛ اما اگر میان این زن و شوهر اختلاف افتاد، گواهی دو پسر به نفع پدر قبول نمی‌شود؛ ولی اگر گواهی بنفع زن باشد قبول می‌شود؛ برای اینکه پسران در گواهی به نفع پدرشان در موضع اتهام قرار دارند. اگر مردی زنی را با گواهی دو پسر آن زن از شوهر دیگر عقد نمود، نکاح صحیح است؛ اما اگر اختلاف میان این زن و شوهر افتاد، گواهی دو پسر زوجه، به نفع مادرشان قبول نمی‌شود، ولی اگر گواهی بنفع شوهر بود قبول می‌شود؛ برای اینکه پسران در گواهی بنفع مادرشان متهم هستند.

۲- بلوغ: گواهی کودک قبول نمی‌شود.

۳- عقل: پس گواهی دیوانه و معتوه یعنی کم عقل قبول نمی‌شود.

۴- حر و آزاد بودن: برای اینکه گواهی برده پذیرفته نمی‌شود.

۵- مرد بودن: پس عقد نکاح به گواهی زنان صحیح نمی‌شود و نه هم با گواهی یک مرد و دو زن و نه به گواهی دو ختنی، مگر در صورتی که معلوم شود ختنی واضح بوده و دومرد بوده‌اند.

۶- عدالت: نکاح به گواهی دو فاسق صحیح نمی‌شود. نزد حنفیها در صورتی که دو گواه مسلمان باشند، هر چند فاسق باشند، صحیح می‌شود.

۷- شنوائی: عقد نکاح در حضور دو کر صحیح نمی‌شود؛ برای اینکه مورد گواهی در نکاح، قول و گفتار ولی و شوهر است؛ بنابراین شرط است که دو گواه آن را بشنوند.

۸- بینایی: برای اینکه گفتار در صورتی به ثبوت می‌رسد که گوینده، مشاهده و گفتار او شنیده شود. بنابراین عقد نکاح در حضور دو نابینا صحیح نمی‌شود. اگر عقد نکاح در حضور دو بینا اما در تاریکی باشد، بگونه‌ای که ولی و زوج را نبینند، هم صحیح نمی‌شود و در حکم گواهی دو نابینا قرار می‌گیرد.

اما نزد حنفی‌ها و حنبلی‌ها نکاح با گواهی دو نابینا صحیح است. چرا که گواهی بر سخنان دو طرف انجام می‌شود و حکم شهرت یافتن را دارد. ولی مشروط بر اینکه به صحت صدای زوج و ولی یقین داشته باشند؛ بگونه‌ای که با شنیدن آن صدا در اینکه گفتار ولی و شوهر است تردید نداشته باشند، درست همان گونه که کسی که ولی و شوهر را می‌بیند به گفتارشان اطمینان می‌یابد.

۹- گویایی: عقد نکاح بحضور دو گنگ که زبان گویا ندارند صحیح

نمی‌شوند.

۱۰- مَحْجُور به سَفَه نباشند. برای اینکه بر گواهی سفیه اعتماد وجود ندارد.

۱۱- نداشتن حرفه‌ی پست و دنی - دو گواه دارای پیشه‌ی پست که خلل به مروت می‌رساند نباشند. برای اینکه کسی که مروت ندارد گواهی اعتباری ندارد.

۱۲- زبان ولی و زوج را دانستن: برای اینکه کسی که زبان ولی و شوهر را نمی‌داند در حکم عدم است و حضورش فائده‌ای ندارد.

۱۳- متعین برای ولایت در نکاح نبودن: اگر پدر برای شوهر دادن دختر وکیل گرفت و خود با یک نفر برای گواهی حاضر شد، این نکاح صحیح نمی‌شود، برای اینکه وکیل بمنزله‌ی سفیر محض است و عاقد حقیقی پدر است؛ بنابراین چنان است که گویا عقد نکاح به گواهی یک نفر انجام گرفته باشد.

همچنین اگر برادری که ولایت نکاح، منحصراً در دست او است وکیل بگیرد و خودش برای گواهی حاضر شود، صحیح نمی‌شود.

نکاح به گواهی دو پسر زن و شوهر که یکی پسر شوهر از زن دیگر و دیگری پسر زن از شوهر دیگر باشد، ثابت می‌شود. یا اینکه دو پسر شوهر از زن دیگر گواه شوند و یا اینکه دو پسر زن از شوهر دیگر گواه شوند، باز هم صحیح خواهد بود.

گواهی دو گواه مَسْتُور العَدَالَة یعنی دو نفر که کسی در مورد

عادل یا فاسق بودن آن‌ها چیزی نمی‌داند کفایت می‌کند.
 در هر جا که رضایت زن اعتبار دارد گواه گرفتن بر رضایت او و
 اینکه ولی او را به اجبار شوهر نمی‌دهد، مستحب است. این گواه
 گرفتن بر رضایت زن جنبه‌ی احتیاط دارد تا زن نتواند رضایتش را
 انکار نماید.

اگر ولی بدون اینکه گواه بر رضایت زن بگیرد، او را به شوهر
 داد، بعد از آن زن ادعا نمود که بدون رضایتش او را به شوهر داده‌اند،
 زن در صورتی که سوگند بخورد تصدیق می‌شود، مگر در دو مساله:
 یکی اینکه زمانی ادعای عدم رضایت در نکاح نماید که شوهر
 با او مقاربت و نزدیکی نموده. چرا که تمکین شوهر دلالت بر رضایت
 او دارد و ادعای عدم رضایتش پذیرفته نمیشود.

دوم - وقتی که با شوهر خود خلع نمود و بعد از آن ادعای عدم
 رضایت در نکاح نمود. چرا که درخواست خلع نمودنش دلالت دارد
 بر اینکه اقرار و اعتراف بحق شوهر دارد. و همچنین هر حرکت
 تصرفی از زن که دلالت کند که نکاح صحیح واقع شده، مثل اینکه
 تمکین شوهر نکند تا اول مهر خود را دریافت کند و مهر خود را
 دریافت کند، و یا اینکه وکیل بگیرد برای گرفتن مهر از شوهر،
 همچنین وکیل گرفتار برای گرفتن نفقه از شوهر، مطالبه‌ی نوبه‌ی
 خود از شوهر، مهر خود را به شوهر بخشیدن و امثال اینها که دلالت بر
 رضایت او به نکاح دارد، همه مانع از پذیرش ادعای او به عدم
 رضایت وی به نکاح می‌شود.

سنت است گواه گرفتن بر رضایت دوشیزه، در صورتی که ولی مجبر یعنی پدرش او را بشوهر می‌دهد سنت است. این کار برای مراعات خلاف علمایی صورت می‌گیرد که رضایت دو شیزه را در صحت عقد نکاح معتبر می‌دانند.

احتیاط این است که بر خُلُوّ زوجه از موانع هم گواه گرفته شود. بدین صورت که دو گواه، گواهی دهند که وقت نکاح زن، شرایط نکاح بجا آمده، نه زن در عصمت شوهر بوده، نه در عده‌ی دیگری بوده و برضایت او عقد نکاح بسته شده است. تا نزاع قطع شود و اختلافی در این خصوص پیش نیاید.

تزویح صغیر

پدر و جدّ می‌توانند هرگاه مصلحت کودک را ببینند که او را داماد کنند و به او زن بدهند. اگر کودک خردسال دیوانه و یا فاقد آلت مردی باشد، پدر و جدّ نمی‌توانند به او زن بدهند. اگر او پدر و جدّ نداشته باشد، هیچ کس نمی‌تواند او را داماد کند.

پدر و جدّ می‌توانند کودک خردسال را زن بدهند، ولی نمی‌توانند زن کنیز و یا معیوب به او بدهند.

جائز است که پدر و جد به کودک خردسال خود زنی بدهند که در نسب و پیشه و کسب، همتای او نیست، مثل دادن دختر پینه دوزبه پسر تاجر؛ برای اینکه کمتر و پایین از طبقه‌ی خود زن گرفتن عیبی ندارد. اما اگر ولی صغیر برای صغیر زنی بنکاح گرفت که کفو او

نیست، زمانی که صغیر بزرگ شد و به بلوغ رسید، اختیار فسخ یا ادامه آن نکاح را دارد.

مهر زن کودک از مال خود کودک پرداخت می‌شود. اگر کودک توانائی مالی ندارد، مهر زن صغیر بر عهده‌ی پدر است که برای کودک خودش زن گرفته است.

زن صغیر اگر اظهار تمکین نمود که حاضر است در اختیار کودک باشد، اگر توانائی مالی دارد نفقه‌اش از مال کودک داده می‌شود. ولی اگر توانائی ندارد، بر عهده‌ی پدر است که نفقه‌ی زن صغیر را بدهد، برای اینکه هزینه‌ای به گردن صغیر انداخته که حاجتی به آن ندارد. پدر می‌تواند مخارج کودکی را که غنی است از مال خود کودک بپردازد.

تزیج مجنون

زن دادن به دیوانه‌ای که بالغ است و دیوانگی او همیشگی است و به ازدواج نیاز دارد، به این صورت که هر جا زنها هستند دور آنها می‌چرخد و میل دارد همیشه با زنان باشد، یا اینکه طیب بگوید که در داماد کردنش شفا می‌یابد (آن هم وقتی که دو نفر از پزشکان مورد اعتماد این را تشخیص بدهند) پدرش و پدر پدرش، هر قدر بالا روند، زن به پسر دیوانه‌ی خود می‌دهند. اگر پدر وجد ندارد حاکم شرعی یعنی مفتی و قاضی مقدمات ازدواج او را فراهم می‌کنند؛ اما وصی پدر و عَصَبَه نمی‌توانند به دیوانه زن بدهند. حکم مهر و نفقه‌ی

زوجهی مجنون همان حکم زن کودک خردسال است. اما دیوانه‌ی بالغ که گاهی دیوانه و گاهی بهوش است، در حال دیوانگی زن به او داده نمی‌شود. باید منتظر ماند، تا هوشیار شود و اجازه‌ی نکاح بدهد، اما دیوانه‌ی بالغ که حاجت به نکاح ندارد، زن به او داده نمی‌شود؛ برای اینکه نیازی به زن ندارد. دیوانه‌ای که بیشتر اوقات دیوانه است و به ندرت بهوش می‌آید، اگر نیاز او به زن محقق باشد، باید زن به او داده شود و نباید منتظر ماند تا به حال طبیعی و عادی برگردد.

تزوید آدمی که در اغما به سر می‌برد

مغمی علیه یعنی کسی که بیهوش و در حال اغما به سر می‌برد، چنین شخصی اگر امکان انتظار بهوش آمدنش هست، نباید او را ازدواج داد. باید صبر نمود تا بهوش بیاید و اجازه‌ی نکاح بدهد. اگر امید بهوش آمدنش نباشد، داماد کردن او درست است. تا زوجه به نگهداری او قیام نماید. حکم نکاح در حال اغما مانند نکاح مجنون است که گذشت. زن دادن به کسی که در حال اغما است به جای بیمارستان سپردن، بهتر است. در نظام غربی که پدران و مادران را در بزرگسالی به خانه‌ی سالمندان می‌سپارند و به سراغ شان نمی‌روند و هر بیماری هم به بیمارستان سپرده می‌شود، در حالیکه زن متعهد به نگهداری برایش بهتر است.

تزوِیج محجور علیه به سَفَه

محجور علیه یعنی کسی که به علت سفیه بودن و پایمال کردن اموال، حق تصرف در چیزی را ندارد، سفیه یا سفاهت او حسی است به این صورت که اموال خود را پایمال و حیف و میل می‌کند، یا سفاهت او حکمی است، به این شکل که در حال سفاهت به بلوغ رسیده و حَجْر بر او نشده که او را سفیه مُهْمَل می‌نامند - سفیه نمی‌تواند از سرخود زن بگیرد؛ برای اینکه ممکن است در مصرف ازدواج و نفقه‌ی آن اموال خود را پایمال و حیف و میل کند؛ بنابراین ازدواج او منوط به اذن ولی است. ولی سفیه برای او و به اجازه‌ی او، نکاح را قبول می‌کند. اگر ولی به او اذن داد، می‌تواند نکاح خود را قبول کند، برای اینکه عبارت او صحیح است.

در صورتی نیاز محجور به ازدواج ثابت می‌شود که قراین به این چیز دلالت داشته باشند. او فقط یک زن می‌تواند بگیرد و مهر و نفقه‌ی زن او بعهده‌ی خود او و از مال او است. ولی سفیه پدر، پدر پدر و قاضی است، هرگاه بحال سفاهت به بلوغ رسیده است. اما اگر به بلوغ رسیدنش در حال رشد و نگهداری دین و مال خود بوده و بعد سفیه شده است، ولی او فقط قاضی است.

اگر ولی به او اذن داد برود نکاح کند و زنی برای او معین کرد نمی‌تواند زن دیگری را بگیرد. برای اینکه مصلحت او در همان تعیین ولی او است. اما اگر ولی برای او زنی معین کرد و او زنی دیگر که دیندارتر و زیباتر بود به مهر کمتری به نفقه‌ی کمتر نکاح نمود، قطعاً

صحیح است. مثلاً اگر ولیّ برای زن گرفتنش مهّری معین نمود و او در مقابل مبلغی کمتر از آن زن گرفت، نکاح او صحیح است. وقتی که ولی به سفیه اجازه ازدواج داد، او نمی‌تواند برای ازدواج خود وکیل بگیرد؛ برای اینکه حجر او صرفاً در حد اذن ولی به ازدواج مرتفع شده و در سایر موارد محجوریت او هنوز ادامه دارد.

تزویج محجور علیه به علت مفلس بودن

مفلس عبارت از کسی است که به سبب افلاس، جهت حفظ حقوق طلبکاران، از تصرّف در مال منع شده است. مفلس می‌تواند نکاح خود را قبول نماید؛ برای اینکه عبارت او صحیح است و تعهد دارد.

امّا مهر و نفقه‌ی زوجه از کسب و درآمد او داده می‌شود، نه از مال او. برای اینکه اموال او باید به طلبکاران او پرداخت شود. اگر کسب و درآمد ندارد، مهر و نفقه‌ی زوجه‌ی او بدمّه‌ی او تعلق می‌گیرد.

عبارت او صحیح است؛ یعنی می‌تواند گواه بشود و گواهی بدهد؛ مثل کودک و دیوانه نیست که عبارت و گفتارشان اعتبار ندارد و گواهی‌شان قبول نمی‌شود.

صَدَاق: مهریه یا کابین و آنچه زن یا شوهر بردیگری

شرط می‌نماید:

هنگام عقد ازدواج تعیین مهریه و ذکر آن به اجماع سنت

است. برای اینکه رسول الله ﷺ هیچ عقدی را بدون مهر نبسته و روا نداشته است. دیگر اینکه وقتی نام مهر برده میشود و اندازه‌ی آن تعیین می‌گردد، اختلاف و نزاعی بر سر آن پیش نمی‌آید.

گاه ذکر مهر واجب می‌شود؛ چنانکه هرگاه زوجه جائز التصرف نباشد، به این صورت که خردسال یا سفیهه باشد و توافق مهر نامبرده بیش از مهر المثل بوده باشد، یا اینکه شوهر جائز التصرف نباشد، مثلاً سفیهه باشد. و توافق بین زن و شوهر بر کمتر از مهر المثل بوده باشد، که در این صورتها نام بردن مهر در عقد نکاح واجب است.

بنابراین دانسته شد که نام بردن مهر در ایجاب و قبول با توافق زوجین و ولی از شرایط عقد نیست، بلکه برای لازم شدن مهر است. مستحب است که مهر سبک باشد، ولی نباید کمتر از ده درهم باشد، برای اینکه نزد امام ابو حنیفه رحمته الله علیه مهر کمتر از ده درهم جائز نیست. نزد مالکی‌ها حداقل مهریه رُبْع مثقال طلا یا سه درهم است؛ نزد ما شافعی‌ها مقدار مهریه به میل و اختیار زوجین و ولی است و حد و اندازه‌ی مشخصی ندارد.

مستحب آن است که مهریه در حد مهریه دختران و همسران پیامبر ﷺ باشد و بیش از آن نباشد. مهریه‌ی هر یک از دختران و زوجات رسول الله صلی الله و سلم علیه و علیهن پانصددرهم بوده است؛ اما مهریه‌ی امّ حبیبیه زوجه‌ی رسول الله چهارصد مثقال طلا بوده است. آن مهریه را نجاشی برای اکرام پیغمبر قرار داد و پرداخت نمود.

آنچه مهر کامل را ثابت می‌گرداند

مهریه‌ی کامل به دو طریق بر شوهر لازم می‌شود:

۱- با وطاء (یعنی نزدیکی کردن با زن).

۲- با مردن زن یا شوهر.

اگر شوهر با زوجه آمیزش نمود، همه‌ی مهر لازم می‌شود و اگر زن پیش از مقاربت شوهر مرد، نیز همه‌ی مهر لازم می‌شود. اگر شوهر پیش از مقاربت با زن مرد، نیز همه مهر لازم می‌شود که: الموت بمنزله الدخول (مرگ به منزله‌ی مقاربت است). اینست نزد ما شافعیها.

در سایر مذاهب، مهر کامل به سه طریق لازم می‌شود:

۱- مقاربت ۲- خلوت ۳- مرگ یکی از زوجین. نزد ایشان وقتی که شوهر بر زن داخل شد و دروازه بسته و پرده آویخته شد و زن و شوهر خلوت نمودند، این کار بمنزله‌ی آمیزش است. خلوت زن و شوهر وقتی که مانعی از قبیل حیض و نفاس و احرام و روزه‌ی فرض به‌مراه نداشته باشد، در حکم مقاربت است. خلوت عبارتست از اجتماع زن و شوهر بدون اینکه کسی با ایشان باشد و در جایی که کسی دیگر نتواند داخل شود، مگر به اجازه شان. شوهر نیز بداند که آن زن زوجه‌ی او است.

براساس همه چهار مذهب مقاربت و موت یکی از زوجین قبل از دخول به زن ثابت کننده‌ی مهر کامل است. نزد شافعی‌ها خلوت

تنها بدون وطأ باعث کامل شدن مهر نمیشود.

مقصود از ثابت شدن مهر کامل این است که مهریه با فسخ، ساقط نمی‌شود و با طلاق نیمه می‌شود.

گفتیم که با مقاربت و مرگ یکی از زوجین مهر کامل ثابت می‌شود تا دانسته شود که خلوت و بازی کردن بدون مقاربت - در صورتی که طلاق واقع شود - فقط نیمی از مهر بر شوهر لازم می‌شود. اگر عقد نکاح فاسد بود، مثل نکاح زنی که در حال عدّه بود، در این صورت با مقاربت مهر المثل لازم می‌شود، اما با مرگ یا خلوت چیزی لازم نمی‌شود.

اگر دختر تحت سرپرستی خود را شوهر داد و گفت که مهر ندارد، نکاح صحیح است و مهر المثل زن لازم می‌شود. نزد مالکی‌ها اگر ولی گفت که مهر ندارد، نکاح باطل می‌شود. اگر دختری را که به سن رشد نرسیده و یا دیوانه و سفیه و دوشیزه است، بدون اذن به کمتر از مهر المثل شوهر داده، نکاح صحیح است و مهر المثل لازم می‌شود، برای اینکه نه حظ و بهره‌ی دختر خردسال و غیر رشیده در کمتر از مهر المثل است و نه مصلحت او در کمتر از آن است.

اگر ولیّ مولیّه (دختر تحت سرپرستی) خود را که به سن رشد رسیده و دارای رشد است به اجازه‌ی او به کمتر از مهر المثل شوهر بدهد، نکاح صحیح است و مهر همان است که در نکاح یاد شده «به اجماع».

اگر مردی، زنی را به این صورت عقد نمود که هزار ریال مهر دختر باشد و هزار ریال برای پدرش، نکاح صحیح است؛ اما مهری که نامبرده شده فاسد است و مهرالمثل زن بر شوهر لازم است. نزد حنبلیها درست است که با زنی با این قرار ازدواج نماید که یکهزار ریال مهر زن باشد و یکهزار ریال برای پدر زن. نیز گفته‌اند: درست است که شخص با زنی به این صورت ازدواج کند که همه‌ی مهر برای پدر زوجه باشد، اگر درست باشد که پدر مالک مهر فرزند شود. اما اگر فرزند در مرض مرگ باشد، پدرش نتواند مهر او را بگیرد، مهر از آن دخترش خواهد بود.

نکاح زن بشرط اینکه بر سر او داماد نشود و زنی دیگر نگیرد.
اگر مردی با زنی ازدواج کرد، بشرط اینکه بر سر او داماد نشود، یا با زنی ازدواج نمود بشرط اینکه نفقه و پوشاک نداشته باشد، در هر دو صورت نکاح صحیح است؛ اما مهرالمثل لازم می‌شود؛ برای اینکه زن راضی نیست مگر به اینکه شوهرش زن دیگری نگیرد. این شرط فاسد است. در صورت دوم نیز شوهر راضی نیست، مگر به اینکه به زوجه نفقه و پوشاک ندهد؛ این شرط هم فاسد است. بنابراین مسئله به گونه‌ای است که انگار هیچکدام به مهر نامبرده راضی نیست. اینست که در هر دو صورت باید به مهرالمثل مراجعه نمود. در کتاب الفلاح فی النکاح که به عربی نوشته‌ایم تفصیل مذاهب در این مورد یاد شده است. این هم شرط است که زوجین از

مقدار مهریه اطلاع داشته باشند؛ بنابراین اگر صداق معلوم نبود، به این صورت که صداق را خانه‌ای قرار داد و نگفت چه خانه‌ای و با چه صفاتی، یا صداق را ماشینی قرارداد و نگفت چه نوع و چه مدل ماشینی، این صداق صحیح نمی‌شود و هر جا مهریه مشخص نبود، خود بخود مهر المثل تعیین می‌گردد. تفصیل مذاهب در کتاب الفلاح یاد شده است.

درست است که مهریه را فوری قرار دهند که همین که نکاح بسته شد، مهر به زن پرداخت شود. این نیز درست است که صداق را مؤجل (مدت دار) بسازند. البته باید مدت مشخص شود که پس از یکسال پرداخت شود. هر دو مسئله صحیح است (به اجماع) مؤجل کردن مهر نیز درست است که هر وقت زوجه مطالبه نماید به او پرداخت شود. درست نیست که مهر به زمان مرگ یا جدایی مؤجل شود که هرگاه شوهر مرد و یا زوجه مرد مهریه پرداخت شود بنابراین اگر مهریه‌ی زن را مثلاً یکصد ریال قرار داد، به این شرح که پنجاه ریال نقد باشد و پنجاه ریال مؤجل باشد به زمان موت یا فراق که هرگاه یکی از زوجین مرد، باقی مهریه پرداخت شود یا هر وقت طلاق واقع شد، باقی مهر پرداخت شود، این نوع مهریه فاسد است و مهریه به مهر المثل بر می‌گردد.

در این موضوع تفصیل مذاهب در کتاب الفلاح فی النکاح یاد شده است.

قاعده در مَهْرِ الْمَثَل

مَهْرُ الْمَثَل عبارت از مبلغ مالی است که پرداختن آن در نکاح زنی مناسب باشد. در مواردی که مهر المثل لازم می‌شود، راه آن بدین صورت است که نگاه شود که نزدیکترین زنانی که در نسبت به آن زن که مهر المثل می‌خواهد مانند او هستند مثل خواهر، دختر برادر، عمه و دختر عمو، مهریه شان چقدر بوده است. مهریه‌ی آنها، مهر المثل این زن خواهد بود. - اما جدّه و خاله از ارحام هستند - نزدیکترین زنان خواهر تنی، خواهر پدری، دختر برادر تنی، دختر برادر پدری، عمه (خواهر پدر) عمه‌ی پدر و مادری و عمه‌ی پدری هستند.

اگر این زنان عصبه که یاد شدند نبوده‌اند، برای اینکه اگر بوده‌اند و مرده‌اند، چنین پنداشته میشوند که زنده‌اند، اما اگر نبوده‌اند، یا هستند و شوهر نکرده‌اند، یا شوهر کرده‌اند و اطلاعی از مهرشان نیست که مهر زن بر آنها قیاس شود، پس زنان ارحام برای دانستن مهر المثل در نظر گرفته می‌شوند. مقدم بر آنها مادر است، بعد به ترتیب جدّه‌ها، خاله‌ها، دختران خواهران، دختران خالوها. سن و سال و عقل و توانگری و بکارت و بیوگی و آنچه مقصود خواستگاران بآن فرق می‌کند، مانند دانائی و بزرگواری، همه‌ی اینها برای سنجیدن مهر المثل، در نظر گرفته می‌شود. اگر یکی از زنان عصبه‌ی زن یا یکی از زنان ارحام زن که قرار است مهریه‌ی زوجه با مهریه‌ی او مقایسه شود، مهریه‌ی بیشتر یا کمتری دارد، در مهر زوجه‌ای که می‌خواهیم

مهر المثل او را بدست آوریم، در قیاس به آن که مهرش بیشتر یا کمتر است، آنچه را مناسب حال زوجه است، در نظر می‌گیریم. مثلاً مهر خواهر این زن که می‌خواهیم مهر المثل او را بدست آوریم هفتاد مثقال طلا است، اما این زن از خواهرش زیباتر است، به همین حساب در مهر او می‌افزاییم. اگر یکی از آن زنان مهر خود را بشوهرش بخشیده است بقیه لازم نیست که با او موافقت کنند.

اگر آن زنان نسبت به عشیره و اقارب شان در مقابل مهریه‌ی کمتر نکاح می‌کنند و از غریبه‌ها مهر بیشتری می‌گیرند، همین قاعده را در مورد زنی که می‌خواهیم مهر المثل او را بدست آوریم در نظر می‌گیریم، بحساب آنچه نظر حاکم شرعی بگیرد. در نکاح فاسد که مهر المثل لازم می‌شود و مهر المثل در زمان مقاربت در نظر گرفته می‌شود، اگر در نکاح فاسد عمل آمیزش تکرار شد، برای زنی که با او آمیزش صورت گرفته بالاترین مهر المثل آن زمان حساب می‌شود.

الكفَاءة یعنی هم شانی

با هدف جلوگیری از عار و ننگ، کفءاء و هم شانی در نکاح رعایت می‌شود. برای اینکه زنی که دارای شرف و نسب رفیع است وقتی که با شخصی فرومایه ازدواج نماید، هم برای زن و هم برای اقارب او سرشکستگی و عار و ریشخند و طعنه به بار می‌آورد. از این رو در شریعت کفءاء در نظر گرفته شده تا در زندگی زناشویی آنچه مایه عار و ننگ است پیش نیاید. این در نظر گرفتن کفءاء برای این

نیست که تصوّر شود اگر کفّاءت نباشد، عقد نکاح صحیح نیست. برای این که اگر چنین بود، زن و عصبه‌اش حق اسقاط کفّاءت را نداشتند؛ در حالی که حقّ اسقاط کفّاءت برای زن و اقارب او مانند دیگر شرطها محفوظ است. بلکه کفّاءت تنها در صورتی ساقط می‌شود که زن به تنهایی راضی شد که او را بزنی مردی دهند که بکلی آلت تناسلی ندارد یا عینین است و از عمل جنسی عاجز است. نکاح این زن با آن مرد صحیح است. برای اینکه عمل جنسی و مقاربت حق خود زن است و زن می‌تواند این حق را ساقط نماید. در غیر این دو صورت، با رضایت زن و ولیّ اقرب کفّاءت ساقط می‌شود.

معیارهایی که برای فراهم شدن کفّاءت و هم شأنی لازم‌اند، شش تا هستند. این شش معیار باید زمان عقد ازدواج فراهم باشند:

۱- دین:

بنابراین کسی که خودش مسلمان شده، و آبا و اجدادش مسلمان نیستند کفو دختری نیست که پدرش مسلمان شده یا بیش از یک پدر در اسلام دارد. مانند دختری که پدر پدرش مسلمان شده است. از اینرو است که تابعی نمی‌تواند کفو صحابیّه باشد.

۲- نسب در عرب:

غیر قریش کفو قرشیه و غیر هاشمی کفو هاشمیّه نیست. بنی‌هاشم و بنی‌مطلب کفو همدیگرند. نسب در عجم هم مانند نسب

در عرب است.

۳- حرفه:

کسی که پیشه‌ی پست و دونی دارد کفو کسی نیست که پیشه‌ی برتری دارد، مثلاً حجام کفو دختر تاجر نیست.

۴- عفت با دین و صلاح:

فاسق کفو عفیفه نیست. فاسق اگر توبه نماید، باز هم کفو دختری نیست که همیشه عفیفه و پاکدامن بوده است. غیر فاسق کفو عفیفه است، خواه عدل باشد خواه مستور العدالة.

فاسق کفو فاسقه است، مثل مبتدع که کفو مبتدعه است.

۵- حُرِّیت:

برده کفو حرّه‌ی اصلیّه نیست. همچنین برده کفو زنی که برده بوده و آزاد شده نیست.

برده‌ی آزاد شده کفو زنی که در اصل آزاد بوده نمی‌شود.

۶- سالم بودن از عیبهائی که مثبت خیار فسخ است، هر چند آن عیب عین بودن باشد. بنابراین کسی که عیبی دارد که اختیار فسخ نکاح را موجب می‌شود کفو دختری نیست که آن عیب را ندارد. عیوب مثبت خیار فسخ نکاح عبارتند از: جنون، جُذام، برص، بریده شدن آلت تناسلی و عین بودن معیارهای کفایت در مقابل هم دیگر قرار نمی‌گیرد. بنابراین کسی که یکی از آن عیوب را دارد و دارای نسب شریف است، کفو دختری نمی‌شود که آن عیوب را ندارد ولی دناء نسب دارد. نادانی که پسر عالم است کفو دختری نمی‌شود که

دانشمند است ولیکن پدرش جاهل است. و به این ترتیب هر معیار جای خود را دارد و نمی توان خصلتی را با خصلتی دیگر مقابله کرد.

ترتیب اولیاء در ازدواج

شایسته‌ترین ولی برای شوهر دادن زن در درجه‌ی اوّل پدر^(۱) است، سپس به ترتیب جدّ یعنی پدر پدر، پدر جد هر قدر بالا رود، برادر پدر و مادری، برادر پدری، پسر برادر پدر و مادری، پسر برادر پدری - هر قدر به پایین رود -، عمّوی پدر و مادری، پسر عموی پدر و مادری - هر قدر به پایین رود، عمّوی پدر و مادری پدر زن، عموی پدری پدر زن، عموی پدر و مادری جدّ زن، عموی پدری جدّ زن، پسر عموی پدر و مادری جد زن، همچنین در میراث بردن هر کسی که نزدیکتر است مقدم است. بنابراین اگر کسی پسر برادر پدری و پسر پسر برادر پدر و مادری دارد، پسر برادر پدری مقدم است، برای اینکه نزدیکتر است. نزد شافعی‌ها پسر بمحض پسر بودن نمی‌تواند مادرش را شوهر بدهد؛ در سه مذهب دیگر آن را جائز شمرده‌اند. چنانچه پسر آن زن پسر پسر عمویش باشد یا قاضی یا وکیل ولی زن باشد، می‌تواند مادرش را به کسی که کفو او است و توانایی مهر و نفقه را دارد بشوهر بدهد. موقعی که ولی و شوهر با رضایت زوجه بر مهر و شرایط نکاح توافق نمودند و عاقد را آوردند عاقد قبل از اجراء عقد نکاح خطبه‌ی نکاح و آیات و

۱- در مذهب مالکی پسر مُقَدَّم بر پدر است.

احادیث آن را میخواند

خُطْبَةُ النِّكَاحِ

عن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال: علمنا رسول الله صلى عليه و سلم خطبة الحاجة في النكاح و غيره: الْحَمْدُ لِلَّهِ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.

رواه اصحاب السنن بسند حسن.

موقعی که ولی و شوهر به رضایت همسر بر مهر و شرایط نکاح توافق نمودند و عاقد را آوردند، عاقد قبل از اجراء عقد نکاح، بخواندن خطبه‌ی نکاح می‌پردازد. بعد از آن پس از حمد و ستایش خدا که در خطبه‌ی قبل ذکر شد این آیات و احادیث را می‌خواند:

قال الله تعالى:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (سورة الروم، آیه ۳۱)

ترجمه: «و از نشانه‌های قدرت خدا است که از (نوع) خودتان (بشر) همسرانتان را آفرید تا در کنارشان آرام گیرید و میان شما دوستی و مهربانی

ایجاد کرد. یقیناً در آنچه یاد شد نشانه هایی از قدرت خدا است برای مردمی که فکر و اندیشه‌ی خود را بکار می‌گیرند، تا راه طاعت خدا را در پیش گیرند.»

و از نشانه‌های قدرت خدا است که از جسم آدم همسرش حواء را آفرید، و از نوع خودتان بشر همسران تان آفرید و میان شما شوهران و همسران تان در جوانی دوستی و محبت قرار داد و در پیری میان تان رحمت و مهر برقرار کرد. یقیناً در آنچه یاد شد نشانه هایی از قدرت خدا است برای مردمی که فکر و اندیشه‌ی خود را بکار می‌گیرند تا راه طاعت خدای متعال در پیش گیرند.

و قال تعالی:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً﴾ (آیه ۷۳، سوره النحل)

ترجمه: «و خدای عزّ و جل از خودتان همسرانی برایتان آفرید و برای شما از همسران تان پسران و نوادگان را آفرید.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (آیه ۱، سوره النساء)

ترجمه: «ای مردم! بترسید از پروردگارتان که شما را از یک تن آفرید و از (جسم) آن یک تن (که آدم باشد) همسر او (حوا) را آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیار آفرید، بترسید از آن خدا که از یکدیگر بنام او سؤال می‌کنید و

بترسید از قطع ارحام (که از یکدیگر بحق رحم و خویشاوندی می جوئید آنچه را که می خواهید) حقا که خدا بر شما نگهبان است.»

و قال تعالی:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ

إِلَيْهَا﴾ (آیه ۱۸۹ سورة الأعراف)

ترجمه: «او است خدایی که شما بشر را از یک کس آفرید و از جسم او همسرش را آفرید تا بسوی او آرام گیرد (یعنی همسری که آرامش و جودتان به او وابسته است، او را گرامی بدارید و او را میازارید)».

و قال تعالی:

﴿وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ

يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (آیه ۳۲، سورة النور)

ترجمه: «زناشویی قرار دهید میان مردان بی زن و زنان بی شوهر از شما مردم آزاد، و زناشویی برقرار کنید میان مؤمنان از بردگان تان و کنیزان تان، اگر این مرد و زنی که می خواهید میان شان زناشویی برقرار کنید فقیر باشند و یا برده و کنیزی که میخواهید زناشویی میان شان برقرار کنید فقیر باشند، از فقرشان نترسید که اگر فقیر باشند خدا از فضل و کرمش آنان را غنی و دارا می سازد، (یعنی نکاح و پاکدامنی از اسباب توانگری است و وسیله دلگرمی در کار و کسب میباشد.)»

و قال تعالی:

﴿وَلَيْسَتَغْفِبِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾

(آیه ۳۳، سوره النور)

ترجمه: «و آن کسانی که می‌دانند از عهده‌ی مصارف نکاح بر نمی‌آیند باید راه پاکدامنی در پیش بگیرند تا آنگاه که خداوند عزّ و جل از فضل و کرمش آنان را به هستی برساند و توانائی از پیش بردن زن و فرزند بیابند و آنگاه زن بگیرند».

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم:

تزوج ولو بخاتم من حديد.

رواه البخاری عن سهل بن سعد رضي الله عنه

ترجمه: «زن بگیر اگر چه (در مقابل مهریه‌ای به اندازه‌ی) انگشتری از آهن باشد».

و عنه عليه الصلاة و السلام:

تَزَوَّجُوا الْأَبْكَارَ فَإِنَّهُنَّ أَعَذُّبُ أَفْوَاهٍ وَأَنْتَقُ أَرْحَامًا وَأَرْضِي بِالْيَسِيرِ.

رواه الطبرانی فی المعجم الكبير عن ابن مسعود رضي الله عنه

ترجمه: «با دوشیزگان ازدواج کنید که دوشیزدگان دهان شان شیرین تر است و بچه دانه‌های شان برای حمل و بارداری آماده‌تر است و به کمتر چیزی خوشنود می‌شوند».

و عنه عليه افضل الصلاة و أتم التسليم:

تَزَوَّجُوا النِّسَاءَ فَإِنَّهُنَّ يَأْتِينَ بِالْمَالِ.

رواه البزّار و الخطیب عن عائشة رضی الله عنها و رواه ابو داود فی مراسیله عن عروة رحمہ
الله تعالی

ترجمه: «شما زن بگیرید که زنان مال را می آورند (یعنی در همکاری زن و مرد هم شوهر دلگرم بکار میشود و هم زن از راه اقتصاد شوهر را توانگر می گرداند).

و قال صلی الله علیه و آله و صحبه سلم:
تَزَوَّجُوا الْوُدُودَ الْوُلُودَ فَإِنِّي مُكَاتِرٌ بِكُمْ الْأُمَمَ.

رواه ابو داود و النسائی عن مَعْقِل بن يسار رضي الله عنه

ترجمه: «با زنانی ازدواج نمائید که شوهر را دوست میدارند و زانو هستند و فرزند می آورند، برای اینکه می خواهم اُمّت بیشتر از اُمّت های دیگر باشد و من به بسیاری و بیشتر بودن اُمّت در مقابل ملت های دیگر افتخار می کنم» شوهر دوستی زن و دارای فرزند شدنش از دیدن مادر و خواهر زن مشخص می شود، چرا که غالباً زن به مادر و خواهر خود می رود.

و عنه علیه أفضل الصلاة و أتم التسليم:
تَزَوَّجُوا فَإِنِّي مُكَاتِرٌ بِكُمْ الْأُمَمَ وَلَا تَكُونُوا كَرَهَابِنِيَّةِ النَّصَارَى.

رواه البيهقي عن أبي أمّامة رضي الله عنه

ترجمه: «شما مسلمانان زن بگیرید و بی زن منشینید که من می خواهم اُمّت بیش از اُمّت های دیگر باشند، شما مثل راهبان نصاری نباشید که زن نمی گیرند و نسل شان منقطع می شود».

و عنه عليه الصلاة والسلام:

تَزَوَّجُوا فِي الْحِجْرِ الصَّالِحِ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ.

رواه ابن عدی عن علیؑ

ترجمه: «از خاندانی زن بگیرید که دارای ایمان و صلاح و شایستگی هستند، برای اینکه اگر ناصالح باشد رگ ناصالحی او فرزندان را به ناصالحی می‌کشاند».

و عنه صلى الله عليه وسلم:

تَزَوَّجُوا وَلَا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ.

رواه ابن عدی عن علیؑ

ترجمه: «زن بگیرید و ازدواج کنید و طلاق مدهید، برای اینکه طلاق بحدی نزد خدای متعال مبعوض است که عرش او از آن به لرزه می‌آید».

و عنه صلى الله عليه وسلم:

تَزَوَّجُوا وَلَا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الذَّوَّاقِينَ وَلَا الذَّوَّاقَاتِ.

رواه الطبرانی فی المعجم الكبير عن ابی موسیؑ

ترجمه: «با زنان ازدواج نمائید (و زوجه را گرامی بدارید) و طلاق مدهید، که خدا جلّ جلاله دوست نمی‌دارد مرد و زنی را که قصدشان از زناشویی چشیدن مزه‌ی آن و زودسیر شدن از آن و طلاق دادن است».

و عنه عليه أفضل الصلاة و أتم التسليم:
وَ اتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي.

(مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ عَنِ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)

ترجمه: (از جمله‌ی راه من - که برای سعادت بشر باز کرده‌ام - نکاح است) و من با زنان ازدواج می‌کنم. کسی که از راه من روی بگرداند از من نیست (یعنی هر راهی که من بر آنم هر کسی که با من است بر آن راه است و کسی که بر راه من نباشد با من نیست).

و عنه عليه الصلاة و السلام:

مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ نِصْفَ الْإِيمَانِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي.

رواه الطبرانی فی المعجم الاوسط عن انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

ترجمه: (آدمی دهن دارد و دامن) کسی که زن گرفت، نصف ایمان خود را بوسیله‌ی پاکدامنی کامل نموده، است او از خدا بترسد و بنصف باقی که حلال خواری است ایمان خود را کامل گرداند).

و عنه عليه و على آله و صحبه الصلاة و السلام:

مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ امْرَأَةً صَالِحَةً فَقَدْ أَعَانَهُ عَلَى شَطْرِ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي الشَّطْرِ الْبَاقِي.

رواه الحاكم فی المستدرک عن انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

ترجمه: «کسی که خدای متعال زنی شایسته و پارسا روزی او گردانید، در حقیقت او را در نیمی از دینش (به پاکدامنی) کمک نموده، پس از خدا بترسد و

بحلال خواری نیمه‌ی دیگر از دینش را بدست آورد.

بعد از این که عاقد آیات و احادیث نکاح را خواند، عاقد و حاضرین با هم سه بار می‌گویند: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بَاطِنًا وَ ظَاهِرًا أَمْنْتُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ**. از خداوند عزّ و جل آمرزش گناه می‌خواهم، چه گناه باطن و پنهان و چه گناه ظاهر و آشکار. از خداوند عزّ و جل آمرزش همه‌ی گناهانم را می‌خواهم، برای اینکه به خدای عزّ و جل و به روز قیامت ایمان آورده‌ام.

این را قبل از عقد نکاح می‌گویند، آنگاه عقد نکاح را جاری می‌کنند. وقتی که از عقد نکاح فارغ شد، داماد دست هر یک از حاضران را می‌گیرد، و هر کدام به داماد می‌گوید: **بارك الله لك و بارك عليك و جمع بینكما فی خیر**. خدا برکت بدهد به تو و برکت اندازد بر تو. - یعنی که هم تو بر عروس مبارک باشی و هم عروس بر تو - و خدا میان تو و همسرت در خیر و خوشی جمع فرماید تا همیشه با هم بخیر و خوشی زندگی کنید، آنگاه به صرف و لیمه می‌پردازند که شیرینی و خوراک است و حمد و سپاس خدای متعال را بجای می‌آورند که خاتم النبیین را پیغمبرشان قرارداد و ایشان را از امت رحمةً للعالمین بحساب آورد.

ولیمه (مهمانی عروسی)

ولیمه یعنی شیرینی دادن بر دامادی (مهمانی عروسی)، هر خوراکی که برای شادمانی ساخته شود، نیز ولیمه نامیده می‌شود.

لیکن استعمال ولیمه در سور دامادی مشهورتر است.

ولیمه و شیرینی دادن بر دامادی سنت مؤکده است. اقل آن برای کسی که توانایی دارد ذبح گوسفند است که از آن خوراک تدارک ببیند و مردم را برای خوردن آن دعوت کنند. برای کسی که توانایی ذبح گوسفند و تهیه خوراکی ندارد، آنچه بتواند از خوراکی یا آشامیدنی انجام دهد. ذبح گوسفند و تهیه‌ی خوراک و دعوت به سوی آن - بدون فرق گذاشتن میان غنی و فقیر - بهتر است.

ولیمه و شیرینی دادن بر دامادی سنت مؤکده است و اجابت دعوت آن فرض عین است. واجب بودن ولیمه و یا سنت بودن آن منوط به این است که اختصاص به اغنیاء نداشته باشد، بلکه عموم خویشاوندان و همسایگان و همکاران در آن دعوت شده باشند. شرط است که دعوت کننده مسلمان باشد و دعوت در روز اوّل عروسی صورت بگیرد؛ چنانچه ولیمه را بدون حاجت در سه روز قرارداد، در روز دوّم اجابت ولیمه واجب نیست و در روز سوم اجابت دعوت مکروه است. اما اگر شهر بزرگ باشد و خانهای او کوچک و مدعوین بسیار باشند، ولیمه را در بیش از یکروز قرار دادن مانعی ندارد، و اجابت دعوت ولیمه واجب می‌باشد. اما کسانی را که دعوت می‌کند باید برای دوستی و بهم نزدیک شدن باشد، نه اینکه کسی را بخاطر ترس از او و کسی را بخاطر جاه و نفوذ او دعوت کند؛ طوری نباشد که همین که کسی عذر آورد، عذر او را قبول نماید که در اینصورت کسی که عذرش را قبول کنند رفتن به ولیمه بر او

واجب نمی‌شود.

قبول کردن دعوت در صورتی واجب است که قبلاً کسی او را دعوت نکرده باشد.

دیگر اینکه ظنّ غالب بر این نباشد که دعوت کننده از مال حرام یا از مال شبهه‌ناک ترتیب ولیمه داده است، که اگر خوراک ولیمه از حرام است، یا اینکه خود شخص او را دعوت نموده، در این حال واجب نیست که دعوت ولیمه را اجابت نماید. دیگر اینکه در محلّ دعوت کسی نباشد که دعوت شده از او آزرده می‌شود یا هم نشینی با او شایسته نیست و اینکه در محل دعوت چیزی از منکرات نباشد؛ چنانچه در محل دعوت منکرات خمر و زمر وجود دارد نرود، مگر در صورتی که با رفتن او منکر از بین برود. فرش حریر، تصویر حیوان بر سقف یا دیوار یا پرده‌ی آویخته، یا لباسی که پوشیدنی است از منکرات است.^(۱) برای اینکه حضور مسلمان در محلی که یکی از این منکرات باشد حرام است.

اگر تصویر بر محلی است که زیر پا لگد می‌شود، مانند صورتی که بر زمین و یا گلیم است و لگد می‌خورد، حرام نیست، همچنان صورتی که بر سکه‌ی نقره و یا طلا باشد حرام نیست، برای اینکه به علت دست بدست شدن و کثرت استعمال ممتهن و خوار شمرده می‌شود. صورتی که بر شیرینی خوردنی باشد، مباح است و خرید و

۱- موسیقی‌های مختلف و نا مشروع و رقص مردان و اختلاط مردان و زنان نیز از منکرات است.

فروش آن روا است. اگر کسی که در جشن عروسی دعوت می‌شود، روزه باشد، روزه بودنش مانع از اجابت دعوت نمی‌شود. اگر بر دعوت کننده دشوار باشد که دعوت شده روزه باشد و چیزی نخورد، اگر روزهی سنّت است، افطار کردن و خوردن از ولیمه بهتر است. مهمان از آنچه جلو او گذاشته‌اند می‌خورد و حاجت به گفتن و تعارف صاحب خوراک نیست که بگوید بخورید. نزد شافعیها و حنفیها درست است که مهمان از خوراک ولیمه به دهن دوستش که در کنارش نشسته بگذارد. نزد مالکیها و حنبلیها اینکار حرام است. از میان علماء شافعیها نزد علامه زرکشی لقمه از ولیمه به دهن دیگری گذاشتن حرام است. ریختن شیرینی و سکه‌ی پول بر داماد و یا عروس و جمع کردن آن درست است و جمع نکردن بهتر است.

شب زفاف

شاعر راست گفته است:

شب زفاف کم از صبح پادشاهی نیست

بشرط آنکه پسر را پدر کند داماد

شب زفاف آئینه‌ی دورنمای زندگی زناشویی زن و شوهر است. هر قدر زن و شوهر بر محبت و احترام همدیگر بیشتر بکوشند، آینده‌ی سعادتبار بیشتری برای خود رقم می‌زنند. ابتداء دعاء مورد نظر را بگویند (که در قسم عربی این کتابچه یاد شده است) سپس مرد جلو می‌ایستد و زن پشت سر او و دو رکعت نماز زفاف می‌خوانند. در

ابتداء ملاقات به صحبت‌های شیرین می‌پردازند و اینکه فضل خدا است که ایشان را بهم رسانید تا زندگی خوشی را شروع کنند و هر قدر زن و شوهر بیشتر به همدیگر احترام بگذارند بیشتر به زندگی سعادت‌بار خود و به زندگی با سعادت و پرآسایش فرزندان خود کمک می‌کنند. زنی که شوهر را بیازارد، نه خود روی خوش می‌بیند، نه فرزندانش به خوشی می‌رسند و مردی که زن را بیازاد، باید بداند که فرزندان خود را ذلیل و برده‌ی دیگران می‌سازد. مهمترین درس برای زوجین خواندن سیرت رسول الله خاتم النبیین المبعوث رحمةً للعالمین صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم می‌باشد. با خواندن آن می‌دانند که ایشان در خانه چگونه رفتار می‌نمود؛ چرا که سعادت دنیا و آخرت در پیروی ایشان است و بس.